



شعر در ایران

بقلم :

ملك الشعراء بهاء

از انتشارات کتابخانه کوثر

تهران - ۱۳۳۳

شعر در ایران

فلک السواد چهار

نمونه

بنگاه مطبوعاتی کوکبیرک «مسجد - تهران»

«... ما امروز در سر دوراهی تاریخ
خود قرار داریم ، راهی سوی کهنگی و
توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت
هرگزیده و نویسنده‌ای که مردم را سوی
آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و
صدمت او حقیقی‌تر و عمیق‌تر از آن باشد
کالای او در بازار آتیه رایج‌تر و مرغوب‌تر
خواهد بود...»

«تهار»



استاد ملك الشعر اى بهار

چکیده‌ای از زندگانی بهار

مرکب چهارمک فضیلت بود

مرگی و صد هزار مصیبت بود

سراسر زندگانی «بهار» در مبارزه گذشته است مبارزه‌ی «بهار» از عموان حوامی از «مشهد» شروع شد و تا هنگام مرگ (یکشنبه اول اردی بهشت ۱۳۳۰) ادامه یافت. سالهای آخر عمر را با آنکه از مرصن حاجگذار «سل» در تسو تا بود و حتی این او را می توانست از رحتحواب برخیزد دست از مبارزه بکشید تا دمیکه نفس میکشید و راه آردی و استقلال و سر بلندی ایران و ملت ایران کوشید.

«محمدتقی ملک الشعراء» در سال «۱۳۰۴ هجری قمری» در «مشهد» با عرضهی وجود بهادیندر او «محمدکاظم صوری» ملک الشعراء استا بعدس رضوی بود و در آنجا مصاب ملک الشعراءی داشت وقتی که در سال «۱۳۲۲» پدرش فوت کرد «محمد بقی» لقب ملک الشعراءی باعث و بجای پدر ملک الشعراءی استا بعدس گردید.

هنگام اعلام «مسر و طیت» در پیرامون سال «۱۳۲۴ هجری قمری» که «ملک الشعراء» حوان پرشوری بود با انقلابیون و مشروطه خواهان پیوست و در این راه قلم و قدم کارهای برجسته‌ای انجام داد در روزنامه‌های «طوس» «چاب مشهد» و «حمل المثنی» که لکنه مقالات پرشوری سع آردی و استقلال استا داد این مقالات و اسعار از همان موقع ملک الشعراء را معروف گردانید وقتی ملک الشعراء مشراد معروف خود را تحت عنوان «کار ایران باحد است» مستر نمود گرچه اولین فعالیت ادبی او محسوب میسد ولی مورد توجه کامل قرار گرفت هنگامیکه حیدر عموا علی جهردی در حسان مسر و طیت ایران بسپند آمد و بنا «ملک الشعراء» ملاقات کرد در یاب که او حوان پرسوز و کار آمدی است و بدیجهت ویرا با آغوس بار در حزب

« دمکرات » پذیرفت و بزودی « بهار » یکی از اعضای موثر و برجسته حزب مریوز گردید و حرمه کمیته ایالتی انتخاب شد. خود « بهار » در این مورد در « تاریخ احزاب سیاسی » صفحه ۳۸۸ « مسووسند . در ۳۸ روزنامه « بوبهار » را که ناشر افکار حزب دمکرات ایران بود دائر کردم در همان سال حزب نامرده، مهادت دوستان اداری و نا تعالیم «حیدرخان عمواعلی» که از پیسویان احزاب مریوز و بحر اسان مسافرت حسته بود دائر گردید و من بر عضویت کمیته ایالتی این حزب انتخاب شدم »

و فیکه روزنامه « بوبهار » مسشر میگردید مقالات آتشی او دلها را میلراند و قلسهارا بظپش در میاورد و مقالات پر شوروی حوا بهار انکان میداده. وقتی که در سال « ۱۹۱۱ » میلادی موضوع « اولتیماتوم » میان آمد « بوبهار » هم توقیف شد زیرا « ملك السعراء » و یاران او مردم را با استادگی و مقاومت در برابر تجاوز دعوب میگردید و در این باره با سفارت و اسفامت بخرح میدادند ولی بهار « بوبهار » توقیف شده را بناس « تازه بهار » در آورد « تازه بهار » هم در محرم « ۳۳۰ هجری قمری » نامر بحست وزیر وقت ناصرالملك توقیف گردید و « بهار » بمر نارد داشت و بهران معید شد « بهار » باریج و مسقت مسافت بین « مشهد » و « بهران » را پیموند و یکسال بعد بوسهد بارگسب و بار دیگر « بوبهار » را منتشر کرد وقتی که حاك بین الملل اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۱) شروع شد بار دیگر « بوبهار » را توقیف کردند اما « بهار » سمایندگی مردم « زرگر » و « سرحس » انتخاب شد و بهران آمد و « بوبهار » را دایر کرد وقتی که « مهاجرت » پیش آمد « بهار » بمر ما سایر یاران براه افناد اما بزديك قم براه و از گون سدن کالسه که دسس شکست و باچارا بهران بارگسبت بسود و روزنامه « بوبهار » را مجدداً مسشر کرد و براه مخالفت با دولت وقت بسوقف گردید « بهار » دو سال هم روزنامه‌ی بیم رسمی ایران را اداره میکرد

در کودنای سوم حوت « ۱۲۹۹ » بر بدان رفت و سه ماه در بدان

ماند .

در دوره‌ی چهارم سمایندگی از طرف مردم بصورد مجلس رفت و در همین موقع « بوبهار » را هسگی و ادبی منتشر بسود. در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس بهار حرمه اهلیب بود و مبارزه‌ی سدیدگی را با کمک سایر سمایندگان

شروع کرد .

در این دوران برحضر بود که «ملك الشعرية» یکساز دیگر ثبات عقیده و قدم خود را شویت در سایه و با سامفوا و بدون هراس و با اینکه مخالفین دست برور زده بودند مبارزه ادامه داد

در دوره ششم مردم تهران او را بمجلس فرستادند و در این دوره هم او در صف مخالفین دولت قرار گرفت و قانون سکی ها ، فشارها و ضیعات را بسجی انتقاد کرد و از مبادی آزادی و دموکراسی دفاع نمود و پس از پایان آبدوره «بهار» خانه بسین شد و صرفاً بمعالمت ادبی پرداخته در سال «۱۳۱۱ شمسی» بصمیم گرفت دیوان شعر خود را بچاپ برساند ولی گیوین سانسور مانع از چاپ دیوان او گردید و او را بی چاپ شده را از چاپخانه شهر نامی منتقل کردند و حدی بگذشت که «بهار» توقیف و پنج ماه زندانی گشت و بعد کسال باصهپان بعید گردید و با پایان عمر «بهار» موفق بطبع دیوان خود شد .

بهار ناآنکه اگر عمر خود را در سیاست گزرا ندهد معدالك کسانهای پرسودی نوشته و تصحیح نموده است «تاریخ میسان» ، «محمل الواریج» و «سک سیاسی» از آن جمله است «تاریخ طبری» و «حوامع الحکایات عوفی» را تصحیح نموده است که هنوز چاپ نشده است

زبان پهلوی را هم در این هنگام فرا گرفت و در ترجمه حدیث اثر پهلوی هم کار کرد پس از شهریور ۱۳۲۰ «تاریخ محضر احزاب سیاسی» را نشر کرد و روزنامه «نوبهار» را بصورت بومیه و یک روزنامه کاملاً سیاسی و اجتماعی منتشر کرد و در مدت یکسالی که روزنامه مرور منتشر میگردد به سرمقاله مهمی بقلم وی نوشته میشود که دست به دست میگردد در سال ۱۳۱۳ استاد دانشگاه گردید و در کاپیهی دوم «قوام السلطه» و ریس فرهنگ بود

این خلاصه ای از زندگانی پرنسیب و فرار «بهار» بود . «بهار» عمری را در خدمت باین مملکت و مردم این کشور مصروف داشت کسانی ممکن است روس سیاسی او را بدینند ولی همه بالاتفاق بمقام ادبی و علمی او اعتقاد کامل دارند هیچکس را نمیتوان یافت که مگر نوع ادبی او باشد. گذشته از اشعار بلند پایه ای که استاد کرده و گذشته از صدها مقالات پرنهیر و شیرینی

که نگاشته «بهار» موجود مکتب نوی در ادبیات ایران است. تاسیس مجله «دانشکده» در اردیبهشت سال «۱۳۹۷» که یکسال تمام دوام یافت پایه‌ی این مکتب محسوب می‌شود.

این مجله هم‌چون در امصروف بر رقی و تعالی ادبیات ایران کرد و کودادی آرمان را که از چندی پیش دامگیر ما شده بود حبش و فعالیت داشت.

عقایدی که در آن مجله و بخصوص در آن زمان راجع به ادبیات و نویزه شعر انرار شده عقاید انقلابی است خود «بهار» که مدیریت آن مجله را داشت و یاران دانشمندی که در انتشار «دانشکده» با فقدان وسایل روح میسر دهند در راه احیاء ادبیات نوین کوشش فراوانی بکار بردند.

با اینکه «بهار» از نظر صباغت شعری بسبک متقدمین شعر میسرود و بسبک خراسانی قصیده میگفت معذاتک خشکی مقلدانه دیگران را فاقد بود. با اینکه باید معتقد شد که شعر کلاسیک بملک الشعرا ختم گردید حق نزرنگی بگردن ادبیات نوین ما دارد.

«در کنگره نویسندگان ایران» که از تاریخ «۴ تا ۱۲ تیر ماه ۱۳۲۷» منعقد گردید و ریاست آن با «ملک الشعراء» بوده وی در ضمن بطق مستدلی که درباره ادبیات و راه آینده‌ایکه باید نویسندگان و شعرا در پیش گیرند سخن راند چینی گفت

«... حیات عبارت از حبش و فعالیت است و حیات ادبی نیز هم‌واره در غم و فعالیت‌ها و جنبش‌ها بوده و از این رو حرکت انقلابی خواه اجتماعی خواه فکری و عقلی موجب ترقی ادبیات و باعث بروز و ظهور ادبا و نویسندگان نزرنگ شده و می‌شود»

همان‌طور که حبش مشروطه موجود و پدید آورنده يك دسته از ادبا و چند مکتب ادبی مهم و چندین استاد و هرمند نامی گردید، شك ندارم که حبش امروز یا حبشی که در نتیجه جنگ خونین و حرکت آزادیخواهانه روشنفکران و تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی و ادبی پیدا شده است، باز دیگر دسته تازه و مکتبی بزرگ و استادانی نامدار برای ما تدارک خواهد کرد که پیش‌تازان آن تحول با موجود نبودن کوچکترین وسایل تشویق حوشبختانه امروز در میان ما نشسته‌اند.

ایران بتصدیق دوست و دشمن نگاهواره هنرمندان و ادبا بوده و هست، ما آثار درخشان ادب عالی را در کتیبه بیستور و در میان قطعات «گمانه» زرتشت و در باقی مانده آثار ساسانی و در فهلویات و اشعار محلی بعد از اسلام و زبان شیرین «دری» و در طول ۴۵ قرن متمادی سراغ داریم و میداییم که هر وقت هنرهای زیبا خاصه شعر و ادب درین کشور از طرفی حمایت شده است بیدرنگ پهلو آنها و هنرمند هائی در این فن بوجود آمده و عالمی را حیران خود ساخته اند نگرور این حمایت از طرف دین و روز دیگر از طرف دولت و دربار بعمل میامد ولی ابامی فرارسیده است که بایستی این فن از طرف حود ملت حمایت شود و مردم دریابند که حمایت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنها رهین زبان و ادبیات آنها است و برای تقای شخصیت ملی و استقلال سیاسی خود باید از نویسندگان و گویدگان با علاقه و التهاب تمام حمایت نمایند *

... ما امروز رسر دوراهی تاریخ خود قرار داریم، راهی سوی کهنگی و توقف و راهی بطرف تازگی و حرکت، هر گوینده و نویسنده که مردم را سوی آینده و جنبش و حیات هدایت نماید و صحت او حقیقی بر و عمده و رانده تر باشد گالای او در بازار آتیه رایج تر و مرغوبتر خواهد بود *

آقایان توقف و طمره در طبیعت محال است، هستی عبارت از حرکت است. هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد، با دلیل مسطقی، باید اذعان کند که رو بجنب میروند و هر کس در زندگی رو بجنب رفت سوی مرگ شتافت، خاصه ادیب و گوینده که باید همواره بمسافرات هییده پیشاپیش قوم حرکت کند تا قوم را که فطره دیر ناور و مانل بنو قف است قدری پیشتر بکشد اعرای روری در شعر مطلوب بود و امر و راعرای در عمل و فکر مطلوب است.

اعرای فکری و عملی همماست که گوینده خود حد قدم پیشتر از آنچه میجواهد قوم را بدان رهبری کند قرار گیرند و از آنجا قوم خود را آوار دهد تا قوم بدایحائی که باید رسید بطیب خاطر

نزدیک شود و در جای طبیعی خود استقرار یابد .
در همان مجلس میگوید

« ... معهذا ما همانطور که نمیخواهیم شعراء را از پیروی
روش کلاسیک منع کنیم نمیخواهیم آنانرا از پیروی شعر سنید
(بی قافیه) و بی وزن منع نمائیم . ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم
که هنر نمائی کنند .

ما در ترو نظم باید پیش برویم و آن رات جدید را تقدیس
کنیم و چون خریدار ادبیات در نتیجه بسط تعلیم و تربیت در جامعه
ایرانی خود ملت خواهد بود و این بازار از دربارها و دولتها
دیرست جدا شده است خود ملت مصنوعات خوب را از بد تمیز
میدهد و بالاخره آزادی زبان و فکر و بشر افکار در آینده خود
راه را برای نویسندگان جوان باز خواهد کرد و مکتب ره آلیست
حواء در لباس سنن شعری و حواء در کسوت طرز جدید بوجود
خواهد آمد .»

عبدالحمید شماعی سمرانی

یکی از اختصاصات بزرگ «آریائی» است که از قدیمی ترین پیمبران و راهسایان آدمی، چه در «هند» چه در «ایران» و چه در «یونان» شعرا بوده اند چهار کتاب مقدس «ودا» و «فصاید» «خلدای» و «شیوای» «مهابهار» و «رامایانا» که از قدیمی ترین آثار ادبیات دینی و حماسی و علمی «سنسکرین» است و همچنین «ایلیاد» و «اودیسه» از «همر» شاعر یونانی و «گاتاهای زردشت» بهترین یادگار گویندگان باستانی این سه ملت هم بزاد است و تاثیر گویندگان در ملل مذکور از همین چند موضوع مرهن و آشکار میگردد

شعر در ایران پیش از اسلام

قدیمی ترین شعر ایرانی سخنان «زرتشت» است که در ضمن کتاب برزک و مقدس «اوستا» تا امروز باقی و مرقرر مانده و مابقی اشعار دانشمندان جهان و مورد تکرار و مباحثات مردم ایران زمین بر سایر ملل و مردم گیتی بشمار میرود، و گذشته از این معنی که راز و بیارهای روحانی و حدیث آن پیمبر باستانی با خدای یگانه «اهورا مزدا» در روزگار شرک و بت پرستی دلیل بررگی روح و قوت فکر و قریحه ای گوینده ای است که در حان عصری زنجیر نقالین دیرینه و بند و کسد اوهمام را گسسته و یگانگی ذات واحد الوحد ایمان آورده است قدر طبع و لطف سلیقه و تاثیر نفس گوینده را بر مرسانو پوشیده نیست که «زرتشت» با این سخنان خود توانست امیر مقدر و مردمان جنگجو و دلیری را چنان تربیت کند که با قوت ایمان خود در برابر دشمنان فوی پنجه ای ایسادگی کند و عافیت در سایه این تربیت آسانی، هومی صحراگرد و چوپان را که در مقابل هجوم همجنسان وحشی و حیوانات درنده سرگردان بودند، بر راع و آبیاری زمین و آماندانی ناع و کست و عمارت و آذارسارد و از آن مردم ملت برزک و جنهانگیر و تربیت شده، وجود آورد که تادیری حامی و نگاهبان مدن و تربیت تمام جهان شناخته آید

اگر در نوشته‌هایی امثال روایات یهودی که در تواریخ و اساطیر
 مانند «طبری» و غیره منعکس گردیده است، یا کتب ساختگی و حکایتی
 مانند «سفر نامه فیثاغورث» که آهیم بدست یهودیان معروض گردید
 این اواخر شکل اصانه نوشته شده است «۱» صرف نظر کنیم می‌بینیم که
 سام مثل دانای جهان تا امروز زبان کنان و گویش برک و حداشناس و
 موجدش آفرین معرسمند و علمای قرن ماضیه مانند علما و نویسندگان
 قدیم یونانی که و صحت بعضی برآیدی و عرض بری بوده‌اند، آن کتاب و
 گویش آنرا برک می‌سازند.

شرح وسط و چگونگی «اوستا» و اینکه در چه زمان تألیف شده
 و چه مقدار از آن تازه بر وجه مقدار قدیمی و چقدر از آن از بین رفته است،
 حایش ایچا بیست «۲» و هر کسی میل دارد تألیفات شیرین و اسنادانه‌اهل
 فن قدیم و جدید مراجعه کند مراد ما ایچا سها اشاره قسمت
 «گمناهای زرتشت» است، که شعر سروده شده و نباید آنرا قدیمی ترین
 شعر ایرانی شمرد که بدست ما رسیده است.

«گمنا» در اصل «گمناش» گمنا فارسی و الفو نای مثلث مفتوح
 است که «گمنا» هم میتوان نوشت و نادلایلی که از لهجه‌های امروز ایران
 مشرفی در دست داریم (حائمی که بیگ این شعرها در آن سرزمین سروده
 شده است) که عموماً حرف «آ» در آن لهجه ثقیل و بعضی «ا» یعنی الف محدود
 شده و

۱- کتاب مرور در واقع زمان حکمی است که براسه نوشته شده و
 مناسفانه «کسیون معارف» آنرا مانند یک کتاب حقیقی ترجمه و طبع کرده است
 که گذشته ارجحاهای تاریخی و حطیات دور از حقیقت از لطف و داهریسی امساء
 هم عاری و دره اصل و پایه واقعی ندارد.

۲- در کتاب «دین کرت» که یکی از کتب ادبی پهلوی است در شماره
 «اوستا» چنین نوشته است

«دادای دارایان همه اوستا و دردا چنانکه در دهشت» از هر مرز بدیرفته
 بود و دوپچم (سجده) یکی گنج شایگان (سپکان) و یکی «دژ پشت» فرمود
 نگاهداشتن و بار در کتاب جمرایاتی پهلوی موسوم به (شهرهای ایران)
 گوید کیخسرو و پسر سیاوش آجا (سرفند) براد پس آتش مقدس برآم را
 آجا شایید، دیگر زرتشت دین حسود را باورد و فرماان «گشتاسب» شاه
 هراد و دوپست هرگرد (مصل) مدین دیری مرتحنهای دین نت کرده و نوشته و
 سگجیه آن آتش میهاد : سپس اسکندر ملهون آنرا سوخته و بدریسا
 ریعت <

همه وقت (غیر از موارد خاصی که مستثنی است) حرف «ا» یعنی الف معتوج می‌آوردند مانند «حینه» بجای «خانه» و «ادم» بجای «آدم» و «خور» «ا» بجای «خاور» و «کسی» بجای «کاسنی» و هزارها شواهد قدیم و جدید می‌فهمیم که کلماتی که در اوستائی یا «فرس قدیم» آخر آنها با الف ختم می‌شود شاید آرزو «آ» تلفظ کرد، بلکه آ را با بدشکل الف معتوج خواندند! امروز هم بهتر است که عوض «آ» در آخر تکلمات «هاء» غیر مملوحت که علامت حرکت حرف ماقبل است، چون هاء حانه و لانه، بوشه سود، ماین دلیل لقب «سقاآنا» یا «ت» و «آ» علیط و «سقاآنه» یا «ت» و «ا» صحیح است، و ارفضا در خود متن اوستائی آن نیز همین قسم است و در غالب موارد با آخر معتوج نوشته شده است.

«سقاآنا» (گاب) در زبان پهلوی «کاس» شده و این سر یکی از مواردیست که «ثای» مذکب پس تبدیل گردیده است و نظایر زیاد دارد، و جمع آن را «ساقسان» و «سوت» بدان را «ساقسایک» بطریق وصف ذکر کرده‌اند.

و هر يك از اشعار «سقاآنا» را «ساقس» گویند و این لقب در زبان «سنسکریت» هم هست و در آنجا نیز «سقاآنا» یا ثای مملک عبارت از قطعات منظومی است که در میان بشر مانشد و «کاتای اوستا» نیز اصلاً چنین بوده است «۲» لغت «سقات» در پهلوی «ساقس» و در زبان فارسی بعد از اسلام «سقا» شد؛ زیرا غالب سینه‌های زبان پهلوی در فارسی بعد از اسلام به «ها» بدل شده و «ساقس» نیز ازین قسمل است که گاه شده است، و گاه همانطور که در پهلوی هم بمعنی آهنگ و سخن مورو و هم بمعنی جایگاه و هم بمعنی تحت گاه و هم بمعنی دفعه‌ای از زمان است، در فارسی هم بهمان معانی مورد استعمال یافته است. و از مواردیکه در معنی آهنگ و شعر استعمال شده است، لغات «دو سقا» ، «سه سقا» «چهار سقا» ، «پنج سقا» میباشد که آهنگپائی از موسیقی و هنوز در نزد ایرانیان این فن مسعمل است، و نیز این لغت در زبان عرب هم داخل شده و یکلمه «مقام» ترجمه شده است و مقام در اصطلاح بمعنی پایه موسیقی است، چنانکه گوئیم فلان آواز فلان مقام است، و عوام آن را «مقوم»

۱ - دهی است در کوه بيشانور

۲ - کاتاهای پورداود «ص ۶۱»

گویند و دیده میشود که «هتاه» در عربی بهمان معنی هائی است که «تگاه» و «گاس» داشت، یعنی هم بمعنی آهنگ موسیقی و هم بمعنی «جایگاه» و هم بمعنی بختگاه است، و این عیناً همان معنی که در «گاس» پهلوی و «تگاه» فارسی بدانها اشاره رمت.

وزن قطعات گانا «هجائی» است، و این طریقه ماوراء عروسی امروز ما که عروض عرب اشعار دارد، متفاوتست بچه عروض امروز ما از «سبب» و «وید» و «فاصله» تشکیل یافته و هر يك از این ارکان بر دو درجه تقسیم شده است لیکن شعر «هجائی» ازین تقسیم دقیق خارج است و میتوان گفت که این وزن تنها از «سبب حقیقی» ترکیب میشود و از «سبب ثقیل» و «اوقاد» و فواصل بی بیار است و بهمین جهت بعضی اشعار عروسی ما با وزن هجائی تطبیق میشود اما وزن هجائی بدرت با وزن عروسی ماقابل تطبیق است.

وزن شعر هجائی در میان ملل هندو اروپائی تا امروز باقی است ولی در ایران بعد از حمله اعراب سسی که مدح و آهنگ آمد، بتدریج از میان رفته و جای خود را شعرهای عروسی داد.

گاتاهای زردشت قطعیه هائی است با هجاهای مخالف «۶» و نام آنها چنین است

- ۱- «اهون ویتی» قطعه که با کلب «اهون» آغاز شده است و در پهلوی آنرا «اهود گاس» گویند.
- ۲- «اشته ویتی» قطعه که با کلمه «اشته» آغاز شده است و در پهلوی آنرا «اشتو گاس» گویند.
- ۳- «سپناهید ویتی» قطعه را که پهلوی آن را «سپنهد گاس» است.

۴- «وهو خشته ویتی» قطعه که پهلوی آن «وهو شتر گاس» است.

۵- «وهیست واشت ویتی» قطعه که پهلوی آن «وهیست واشت گاس» است.

۱- برای تحقیق اوزان «هجاها» رجوع شود بقالة امتداد کریستن سن در سال دوم محله کاوه (گاتاهها) از ادبیات مردمی تالیف پورداد (ص ۶۲)

اسامی اقسام قصاید و بیتها و کلمات

قصیده «هایتی» که هم معنی فصل و هم معنی يك قصیده است که دارای چند قطعه باشد.

قطعه «وچش تشتی» مرکب از (وچه سواره) بمعنی سخن و «تشی» بمعنی بریدن و اندازه گرفتن «۱»

بیت «اقیسه» بمعنی اندازه و میزان یا مقیاس است که در پهلوی «پتمان» و در فارسی «پیمان» «۲» شد

کلمه «وچه» بمعنی کلمه و سخن است که «واژ» شده است و در «گردی» هم امروز سخن را «واژه» گویند و در پهلوی کلمه است که

آرا از لغت «واژه» ساخته اند و آرا «پن و اثره» گویند و «پن و اثره» مرکب است از «پن» که بمعنی عمده و سرو برک است و از «واژه»

معنی سخن و گمار و معنای آن بطن عالم باید و قصیده باشد و نیز بمعنی «خطابه» هم تصور شده است ولی عقیده مندرج است که معنای اول اصح

باشد و این کلمه در کتاب پهلوی «حسرو ورتیک» آمده است «۳» چه آرا در ردیف «سروش» و «چکامک» آورده است و اگر سرود و

چکامه را عبارات قصیده و داستان سرایی یا نعل بگیریم، آنگاه «پن و اثره» را باید خطابه گویند و هرگاه سرود حکامه را کلمه ای مرکب بخواهیم

(چنانکه در مس یزدون و او عظم آمده) آنگاه میتوان تصور کرد که سرود چکامه بمعنی نعل و پتواره بمعنی قصیده.

از زمان «ساسانیان» اطلاعات زیادتری در دست داریم، و بحسب شعری که از آن زمان رسیده است، سحان «مانی» «۴» معروف است،

ایسر برک در عهد «اردشیر بابکان» میریسه و در زمان «شاهپور» پسر «اردشیر» دعوی نبوت کرد و بدست حاشیای «شاهپور» نقل

۱ - گاتاها ص ۶۶ حاشیه

۲ - متون پهلوی ص ۲۸ قمره ۱۳

۳ - «سروش» و «برخط» و «نور» و «کازوهر» سرود و چکامه و نیز «پتوآه گفتن و پای باری کردن استاد هشتم» «متون پهلوی ص ۲۸ قمره ۱۳»

۴ - برای شرح حال «مانی» رجوع شود بر سائله این مندرج که بعنوان خطابه در دانشکده محترم معقول و مقول ایراد شد و سپس در ضمن سایر رسالات و خطابهها متوسط همان دانشکده بطبع رسیده و جداگانه نیز طبع شده است

رسید ، « مانی » کتب خود را که زیاد بوده است بخط و زبان « سریانی » نوشته بود ، ولی يك كتاب فارسی داشته است و نام آن « شاپور گمان » ، که ظاهراً با زبان ابوریحان بیرونی در دست بوده و ابوریحان در « الآثار الباقیه » قسمتی از آن نقل کرده است این کتاب امروز در دست بیست ، ولی اوراقی درین اواخر از دیر انقاص و شش دوازدهای شهر کهنه « تورهان » بدست آمده است که همه آنها از حدس اشعار هجائی و بزبان دری و بخطوط مختلف پهلوی و سعدی و ایعوری است ، و اینکه ما آنرا بزبان دری میخوانیم از آنستکه ما لهجه آن پهلوی تفاوتی دارد که محل شرح آن اینجاست ، و چون بعضی لغات آن در زبان دری موجود و در پهلوی بیست ما آنرا اصل لهجه زبان دری دانسته ایم .۱

این اشعار اگر چه پاره پاره و ناقص و بی سر و ته بدست آمده ، لکن معلومست که متعلق کسانی از اصول دین « مانی » بوده و باغلب احتمالات بقایائی ارهمان کتاب « شاپور گمان » است ، و در این اشعار شرح بدو ایجاد و خلقت جهان مادی و ظهور اهرمن و سای آسمانها و زمین است ، و در ضمن بر قطعهائی ادبی و زیبا در وصف عالم نور و درج ب نور دارد که بی اندازه حالب دقت و لطیف است

وزن این قطعات یکی دو تا هجائی و قسم زیاد آن که مختص به يك كتاب و شاید همان شاپورگان باشد ظاهر آوردن به هجائی است

الف شهرهای دوازده هجائی مانی :

حورشیدی روش ، ادپورمای براراك ،
 روزبناد برارید ، ار توارى اوی (درجت) ،
 مروانى نامیکان ، اوی رارید شادلها ،
 وارید کوتر (اد؟) هرسته مروى وسب (گولک؟)
 سراویناد اوژند (؟) ی کیمکان ،
 استایند (هروسپ؟) توارى اوی (درج؟) ،
 برجته آن فارسی امروز
 حورشید روش و ماه بنام برارنده ،

۱ - برای مرید اطلاع لهجه دری و پهلوی و عقاید مختلف است مان رجوع شود مقاله اینجاست (خط زمان پهلوی در عصر بردوسی) مندرج در مردوسی نامه مهر

روشنی دهند و برآوردگی نمایند از تنه آن درخت
 مرغان روشن و سحری آوار دهند سادی،
 سخن گویند . کوتر، و طارس (پرستو؟) همه (گونه)
 سرایند (و) آواز حواصد (. م) دختران ،
 ستایش کنند (همه گونه) . تنه آن درخت را،

ب : اشعار نه هجائی مانی :

هیت ایاختر پرورد ، اددو ،
 اردهاك آگوساد کیشته ،
 ادپدهای ابردوم آسمان ،
 ال اگوست ، اوشان یلوانك
 اپسپس (۱) گردیدن رانی، مروماپك

✽ ✽ ✽

مرستك دوا مرگمارد ،
 اوشان دودی ال! او و بسده، اد
 پاریسسی روش اهرایت ، او
 اژواداد روش آب او آدور

✽ ✽ ✽

اژ گو میرش یارود، روش
 رهی دو ، هانی حور حشیده، اژ
 آدوراد روش بد پیر پریسپ
 مروهرین وادین روشین آیین
 اد آدورین ، اددوا زده در،
 الی آخر . . ۲ .

ترجمه اشعار نه هجائی مانی :

همت اختر را برچسبید (یعنی صب کرد) و دو

- ۱ - برای مرید اطلاع از این درخت رجوع شود برساله « مانی »
 قایم ایحانب
- ۲ - برای مطالعه مانی اشعار رجوع شود کتاب « مانی » تسالیم
 پرومور « حکم » آمریکائی

اژدها را برستو مقید ساخت،
 و بدان آسمان زیرین بر
 بداشتشان و برای
 گردآیدن آن آسمان، بر ماده
 دوشسته برگماشت ۱
 ایشان (عناظر محصلطبور و طالب که در عالم ظلمانی بچک اهرمن
 اسیر بودند) ۲ دیگر نار سوی و بسند ۳ ، و
 در نار (حصار) شتاسند ، و
 از باد و آب روش و آتشی
 که از زیرش رسوب کرده ، روش
 گردوبه دو گانه آتشی برای حورشیدن [ساخت]
 و پدر روشانی ۴ ، بیح ناروی
 فروهری وادی و آب روش ؛
 و آتشی، و دوا دره ۵ الح

۱- اینجا در اصل لغت (آن پی س بی) لایق ناممهوم است لیکن معاد
 مطلب معلوم است یعنی همت اختر دار آسمان زیرین که آسمان اول باشد میچ کوب
 و پرچین کرد و دواژدها را هم آنها مقید فرمود پس دو فرشته بر ماده
 را موکل آنها ساخت که هر وقت لازم باشد آنها را نگردآیدن سپهر وادار
 سارند (مافی تالیف ویلیام میکسن)

۲- برای درک این معنی رجوع شود برسانه زندگانی « مافی »
 تالیف ایضاب

۳- « بسند » سرحد نور و ظلمت و خط فاصل بین ایدو عالمست که دنیای
 مادی در آنجا موجود آمد (درک رساله زندگانی مافی)

۴- روش پد ، یعنی پدر روش یا پدر روشانی ، مرد خداوند عالم نور و
 فاعل این کارهاست

۵- بقیه مطلب و دواژده در و بیح خانه و سه تحت گاه و بیح
 فرشته روانچین (از اصطلاحات « مافی » است یعنی فرشتگانی که روان مومنان
 را برگرفته با آسمان میبرند) یا قاص (ارواح) در حصار آتشی برگماشت و برای
 (ماه نوت) بر از باد و آب بیح حصار فروهری ، نادی ، روش ، آتشی ، و آبی و
 چهارده در و بیح خانه و سه تحت گاه و بیح فرشته روانچین در حصار آبی مهیا کرد الح

این اشعار چنانکه دیده شد در وصف ساختن آسمان اول و سعه سیاره
 و حورشیدن و ماه نور و بعد از این شرح ساختن زمین و جهات ارضه و اقالیم
 میآید که از موضوع ما خارج و اگر عمر نباشد در تفصیل مرگشت مافی ذکر خواهد شد

و نیز در ضمن اوراق و کاغذ پارهای مکتشفه تورمان شعرهای دیگری هم از مانی که مربوط به همین موضوع و جزء کتاب دیسی شاپورگان یا کتاب دیگر بوده است، دیده میشود که از حیت وزن با شعرهای موی معاوست، از آنجمله:

احشاه ابرمن یردان،
 احشاه ابرمن یرد و درک،
 احشاه پد من فرهی گر،
 احشاه اشما یردان،
 احشاه فرهی گرمی بوخاگر،
 احشاهد اشما .

احشاهد برابر آن
که معنای آن اینست

بحشای برمن خدایان
 بحشای برمن خدای بزرگ
 بحشای من فرهی گر
 بحشاند شمارا خدایان
 بحشاید فرهی گر من گناه کار را
 بحشاید شمارا
 بحشاید همگان را

و «تگر یستن سن» اسناد معروف درمحل «کاوره» این بسرا از اشعار مانی که هشبهجامی است آورده است

ابریر وانح (؟) اسو حرع هیم

حی از بابل رمیع و سیر یجت هیم

یعنی من مرد ابریر وانح (؟) هستم که رضایب بحشای ماورم ز برأ

که از بابل مایل هستم.

و نیز باید گهه سود که سبحان «مانی» درین بوشه‌ها از شیوه هر و ارتش یعنی داخل کردن کلمات آرامی در ضمن سخن سراسر است، و يك كلمه آرامی ندارد و معلوم میشود که در مشرق ایران طریقه هر و ارتش معمول بوده است، و پدای مانیان پیودی و آرامی در آن سرزمین نارسیده و عبارات بران دری و بره و «سغری» حالتش بوشه می شده است

(ب) کتیبه حاجی آباد

از جمله اشعار زمان «سایان» کتیبه «حاجی آباد» است که
توسط اسفندیار پهلوی سیاسی خوانده شده و آن عبارت است از يك
قطعه شعر است که استاد «گریستن سن» آنرا در مجله «کاوه» سال
دوم از قول استاد «اندریاس» پهلوی دان معروف نقل کرده و عین
آن عبارت این است

«کتیبه سنگی حاجی آباد که به براندازی شاه ساهپور اول و بنا
کردن عمارتی جامع است تا يك بطی پادشاهی که در بحر «هفت هجائی»
بظم شده است حایه می یابد و آن ابیات در زبان پهلوی این چنین
است +

کی حیداعی المندی
حیدی کی دسی بیوی است
هان پادی بند این در کی
ایرنا ادی و تری
ازهان حیداعی انواسی
پس کی بیری اوهان حیداع
او گندی اوی دستی بیو

یعنی مردی که او این بنا نظرف معرب بنا کرده و دس بیگوست
پای درین دره نهاد و بیری بحایت این بنا انداخت پس مردی که بی بحایت
این بنا انداخت دسش بیگوست

(ج) یاتکار زریران

دیگر از جمله اشعار «پهلوی» تصور می شود که قطعاتی باشد
در کتاب حماسی موسوم به «یاتکار زریران» که بدریغ نسبت چهل
کاتبان با سرهای همان کتاب درهم و برهم شده و معدک هور گمان می رود که
قسمتی از آنها سالم باشد. مانند سخنان «حاماسب» که از گزارش
وزم فردای «گشاسب» با «ارحاماسب» پادشاه «هوی» خبر میدهد و
این اشعار هفت هجائی است

گوید حاماسبی بیتاس :
اوه کی احماسبی زات ،

ایوپ چوون (اج مات) ۱ راب مرد .
 ایوپ اح ابر نائی -
 گیه ، اویشان بی رسید ،
 هرناك این هم پت کوپند ،
 تك بوتك اووراژ پووراژ ۲
 وس مات اپاك ، پوهر ، اپی پوهر ۳
 وس پوهر اپی ، اپیتر ،
 وس اپیتر اپی پس ،
 وس نرات اپی نرات ،
 او وس کی شوی اوهد ،
 (کی سان) اپی شوی بوهد ،
 ترجمه :

گوید حاماسپ حکیم
 آسکس بهر که از مادر بهراد
 یا چون (از مادر) زاد مرد
 یا از حوایی و بر نائی گی
 سرحد گمان برسید
 فردا این دودسته فرو گویند .
 دلیر بدلیز و گزار بگزار ۴

۱ - این جمله در اصل کتاب بیست و تصور میشود در اصل بوده و از علم افتاده به شیوه بیان پهلووی تکرار حملات است خاصه که مورد هم داشته باشد و اینجا تکرار این جمله لازمست علاوه بر هم با اثنای آن تمام میشود

۲ - در این بیت اگر (وراز) را دو هجائی بگیریم دو هجا زیاد مساید ، و شاید (وراز) که همی گزار یا قوچ حسگی است بشکل يك هجا خوانده میشود است و در آنصورت بیت هفت هجائی خواهد بود و درستست

۳ - هشت هجائی است ؟

۴ - ظاهراً در زبان پهلووی قوچ را که گویند بر باشد گزار میگفته اند ، و گزار همی حوچ برهم میگفته اند و اینجا کبایه از شعاع است - و عرب نیز پهلووان لشکر را (کش کتیبه) همی قوچ لشکر میگفته است ، و بر قوچ نام آئنی بوده و از جمله ارادهای حسگی که صفت دشمن میشکانه است و ناز و سوراخ میکرده

س مادو سردار می پسر ،

س پسر می پندو

س پندو می پسر ،

س برادر می برادر .

وس زن شویند

(که آبان) می سوی شوند ،

و نیز در همین جامه داستانی و طعانی است که ماسد «**توجیع** آمد»

مکرر می شود و آنها نیز «**همت هجائی**» است ماسد

و شاسب سه بی احیزیت ،

اوبی اپاچ بیکرم ،

توجه :

گساسب شاه به برحیرد ،

و به مار سگرد .

و در این کتاب چنانکه گفیم جمله‌هایی هست که تکرار میشود ، و

بیز جمله‌هایی است که با سایر جمله‌های نشر دارد و دارای لغات شمیری

است و گاهی نویسنده مجبور شده است که برخلاف قاعده فارسی که نباید

فعل در آخر جمله قرار گیرد ، حملات خود را با اسم جسم کرده و فعل

آن جمله را در میان قرار دهند و این هم دلیل دیگر است که اصل کتاب نظم و سر

مخلوط بوده است .

(۵) درخت آسوریک :

دیگر رساله «**درخت آسوریک**» است که اهل فن گویند در اصل

همه آن شعر بوده است و آن رساله ایست در مساطره «**فحل و بوز**» و از

شیوه کلمات قدیمی و جمله بندی و کم دانش «**هژوازش**» بالنسبه سایر

کتب و بودن بعضی لغات معلوم دانسته اند که از نوشته‌های قدیم و ساید

معلق زمان «**اشکایان**» و در شمال «**ایران**» نامی شده باشد .

امروز تمام این کتاب دارای اوران هجائی درستی نیست و عایباً به نشر

سیه بر است ، ولی بعضی قسمتهای آن کسر دست خورده و تاکنون وزن خود را

۱ - رجوع شود بکتاب (یادگار ایران) جزء ششمینای بهار می گرد

آورده دستور خاماسب حی طبع امشی مخصوصاً صفحه ۱۲ - قرة ۸۴ - ۸۵

۸۷ و بعد از آن

حفظ کرده است و معلوم میشود که اصل آن شعر «دوازده هججائی» سروده شده است و در پایان آن رساله نویسنده یا گوینده آن اشاره بسروذن و سپس آن میکنند اینک برای نمونه چندین آرا ذکر میکنیم

درختی رسته است تراوشتو ؟ سوریک،

نش خشکست، سرش هند بر ا

وز گش می ماند ۲

مرش ماند انگور شعرین ساز آورد

مر مومان وینا آم درختی بنند

۳ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰ ۰

پو خوریرس دمیك در حسم بیسهمین

حی شاه اج از خورد کدوك آورد باز

نگوگان محم در سیم وات پایان

گیوا کروب اح من کرد و درازد میهن و مان

گواز اح من کردنگو گویندشی او مریح

دمیك اج من کرد انور ان ورنای

مو کم و رزیکران مائین ۴ اموز هسپایان

رس اح من کرد کی بو پای ساند

حوب اح من کرد کی نور گلین ۵ مانند

هی اح من کرد کی بوسر کو کونک کورند

هیرمم آنوران کی بوسیج بریرند

تایسنان اسایکم پوسرستر و یاران ۶

۱ - این بیت چهار همجا کم دارد

۲ - این بیت هم ناقص است

۳ - اینجا دو بیت است که قدری ناقص است ر بر من سرودد) یعنی ما من هم بردی کند) که من از تو برترم به سگوه چیر

۴ - کنایه ای الاصل و معنای آن (بعلت) است که ظاهراً بری است و در عارش و پهلوی آن درست معلوم نیست و مابین سب يك تنها زیادتی دارد

۵ - کدا و ز کلس را بعضی هروارش و رحلیس موی (بتان) کنه پایان - پایبا باشد داسته اند و در سجده بدل (گزیون - گردن) هم دارد

۶ - يك همجا دارند است ، ط بوسر - سر باشد و پوزاید باشد ؟

شکرم و رزگران کوشیا ۱ آرات مریان
الی آخر

ترجمه این اشعار :

درحی روئیده است بر کشور اسورستان
من آن حشک است و سر آن بر است
مرگس به بی ماند
برس باگورمانه شیرین نار آورد
ایردمان نگاه کنید من آن درخت بلند
هیج در زمین حیرت ۲ درحی همش من بیست
چه پادشاه از من میجوورد چون نازه آورم بار
بخت کشیها و دگل ناده اهاستم
حاروب از من کند که حارمان برونده
هاون چوبین از من کند که خو و بریح سکوند
دم و نادرین از من کند برای و زابیدن آتش
موزه بر رگرام و عین مرهه پایام
رسمان از من کند که پای تو سنده
حوب از من کند که گردن (پاهای ؟) نور بند
میج از من کند که برا سرگون آویرند
هیرم آتس همسم که براندان بر شمه سارند
ساستان سایه مر سهر یاران همسم
برزیگران را شکرم و آزاد مردان را انگین
الی آخر . . .

۵) چاه شاه پهرام

دیگر از آثار مسطوم هجائی قطعه ایست موسوم به «اپرعی شه»
وهرامی و رز او ند» یعنی «اندر آمدن شاه پهرام مقدس» و این

- ۱ - کوشیتا هر وادش است و آرا دوشاب معنی کرده اند، ویک هجارتاد
می آید - شاید معنی دیگر داشته است
- ۲ - حیرت و حیرس هم جاء معنی اقلیم چهارم است، و «مسودی» این
کلمه را درالتبیه والاشراف آورده است

قطعه از آثار زردشتی بعد از اسلام است که در ایران سروده شده لیکن چون کاملاً ناقص است اشعار عصر ساسانی گفته شده ما آنرا جزء آثار شعری ساسانی قرار دادیم

این قطعه در اصل اشعار ۱۳ هجائی بوده ولی در آن ظاهر آن تحریر بهائی شده و قسمهائی از آن را انتظام افتاده است

این قطعه در مرزده طهور موعود «مز شینا» و ظلوع «شاه نهرام» و «وزرا و بند» است و در ضمن شکایات ملت زردشتی را از جمله ناریان شرح میدهد و دیادیریشای تجم و تاج ساسانی بدیه و موجه میگرداند

تفاوتی که این قطعه با اشعار قدیم ساسانی دارد آنست که دارای قافیه است، و ما در موضوع قافیه و اینکه رچه زمان قافیه در شعرهای هجائی رسم شده است بعد صحبت خواهیم داشت

ایضا خنده شعرا از آن چاهه را بر ای نمونه میسکاریم ۱

ایست بوات کد پیکی آیداج هندوکان

کدمت هائی شه و هرام اچ دوک کیان

کد پیل هسب هر از ابر سر: آن سر هسب پیلپان

کد آراستک درش دارد بوادویسی هوسروان

بیس لشکر بر ند پوسپاه سرداران

مرتی سیل ۲ اپایب کردن دیرک بر گمان ۳

کد سوب بر گویت پوهندوکان

کد اماح چی دیت اح دشتی بازیکان

اپرایوک گروه ۴ دین وراز کردو برهت-

شاهان ساهیه اماه اح هیری اویشان

چیگون شیدا! دین دارند چیگون سک خورند نان

برگره مند پاتنه سائیبه ی اچ هوسروان (الح)

۱ - برای قیه رجوع شود مکتب (منهای پهلوی طبع منی ص ۱۶۰

(۱۶۱)

۲ - اصل این بیت و سی بضم اول است که بعد (گسی - گسیل) شده ولی

ایضا آنرا (سی) تا باء ایضا آورده اند

۳ - کدا و میرساند که ترخمان در اصل فارسی است و معرب شده

لغت دیگر است ؟

۴ - دروا و دروع ، هم خوانده میشود و این بیت قدری پچیده است .

ترجمه این شعرها :

چین باد، که پیکی آید از هندوستان
 که آمد آن شاه بهرام از دوده کیان ،
 کجا پیل هست هر از و سر هر پیل هست پیلان
 کجا آراسته درفش دارد نائین سروان ،
 پیشاپس لشکر برید به راه سپهسالاران
 مردی گسیل باید کردن در کوی رحمان
 که رهنه و سگوبنده مردم هندوستان
 که ما چه دیدیم از دست اریان
 با گر هی اندک دین خود را مستخر کرد و رفت -
 شاهشاهی ما سبب ایشان

۱) سرود گرگویی :

یکی دیگر از آثار برجسته ادبی ساسانی که بنظم هخامنشی یا مراغان
 فارسی گفته شده است «سرود گرگویی» میباشد
 «سرود گرگویی» از بزرگ و خود کتاب قدیمی و مهم تاریخ سیستان
 باقی مانده و بنسب ما رسیده و اگر چه وندری در آن تجویف بعمل آمده، لیکن
 ناز بسیار حالت بوجه و مهیباست و بیرون قرآنی حسد که جای گفتارش اینجا
 نیست از اسعار صحیح و مسلم ساسانی است .
 این قطعه از اسعار شش هخامنشی، و در «آتشکده گرگوبه» واقع
 در مملکت قدیم «سیستان» این سرود خوانده میسده است و تاریخ سیستان
 فصلی خاص درباره این سرود ایراد کرده است هر کس خواهد مآتجا رجوع
 کند، این سرود ظاهراً بر زبان «وری» است نه «پهلوی»، زیرا اطلاع
 داریم که در متنی ایران زبان ادبی «وری» بوده و قطعاً این سیوه مملکت
 جنوبی «حراسان» راهم مباشرت میساجده است *

سرود گرگویی :

فرحب بادا روش ،
 حسیده گرشاسب هوس ،
 همی پر استار حوس ،

(۱) دوس کس می (۱) دوش ،
 دوست بد (۲) آگوش ،
 به آفرین بهاده (۳) گوش ،
 همیشه بیکی گوش ،
 (که) دی گذشت و دوش ،
 شاها جدا یگانا ،
 به آفرین شاهسی ،

ترجمه آن :

افروخته مادا روشنائی ،
 عالمگیر نادهوش گرشاسب ،
 همی پر است از حوس ،
 سوش کس می دوش ،
 دوست بدادر آغوش (۲)
 بسا آفرین به گوش ،
 همیشه بیکی کن و بیگو کارناس
 که دیروز و دیس گذشت
 شاها جدا یگانا ،
 سا آفرین شاهسی .

ز (شعر بهرام گور) :

در کتب مذکوره مسویدند که « بهرام گور » شعری گفته است ، و
 آن شعرا را اولین شعر فارسی میسازند و با عروض عرب تطبیق میکنند و
 باحلاف مسویدند

مم آن سیر یله ، مم آن سر گله ،
 نام من بهرام گور ، کیمیم بوجبله !

و یا :

مم آن بمل زمان و مم آن شیر یله ،
 نام من بهرام گور و بندرم سوجبله ،

و یا :

با فاسام دیگر که در کتب ضبط است.

و مطابق تحقیقاتی که گذشت، پیش از «بهرام گور» در «ایران» شاعرانی بوده‌اند، و نیز معلوم کردیم که شعر در ایران اساساً مطابق عروض «عرب» بوده است و بلاشک در عهد «بهرام گور» قافیه هم نداشته از این گذشته کلمه «بهرام گور» و سمت آن کسی که نامش «بهرام گور» بوده و سمت «ابو حمله» کسی که زبان «عرب» هم قطعاً میدانسته و محتاج ندانستی آن بوده و از بنا کردن عروض ایرانی و شاهزاده ایرانی بل ساهسناه آسا بوده است از همه مضحک تر است! این بیچارگان که این شعر را با این شکل مضحک جعل کرده‌اند، هر یک افسانه و قس «بهرام» بحیره را خورده و ما خود گفته‌اند که چون شاهزاده بحیره رفته و در ارد پادشاه «عرب» پرورش یافته است بلاشک عربی یاد گرفته و با اعراب بادیه آمیز میکرده و ما مد اعراب کیه «ابو حمله» نیز بر روی خود نهاده و حوسحال بوده است که بازه يك با عرب حسابی شده است آنوقت این شعر را گفته‌اند.

عجیب آنکه بعضی ندکوه نویسان شعر عربی باو نسبت میدهند و مقدم همه «عوفی» است ۲ و گویند من دیوان عربی بهرام را دیده‌ام و از آن شعر نوشته‌ام و دو قطعه هم شعر عربی باو نسبت میدهند ۳ و پیدا است که کتابی بوده است در داستان «بهرام» مشحون نظم و سر که از فارسی عربی ترجمه شده و عوفی آنرا خوانده و خیال کرده که براسی این شعر ها از خود بهرام است.

حقیقه ایست که ساهزاده ایرانی هر چند تحت معروف در دملک «بحیره» پرورش یابد باز از دربار بزرگ «طیسئون» مؤید و هیرند و بدرریند و امور گاران و بدیمان و سرداران دانشمند در خدمت او میگذرانند و میگذرانند و لیعهد ایران در میان نادیده عرب تا نومیان محصور گردد با بقول «عوفی» بدعایی لعن عرب واقف و عارف سودا، و از این

۱ - عوفی گویند از راه ضرورت ساده دمت (۴) و بشو و ماء او در میان اعراب اتفاق افتاد و در مطابق لعن عرب واقف و عارف گشت.

۲ - و او را شعر تاریست بنایت تلیع و اشعار او مدوست و سده در کتابخانه سرپل با رازچه حجاز در دیوان او دیده‌ام (کتاب الزلزال ج ۱ ص ۱۹ طبع لیدن)

۳ - کتاب الزلزال ج ۱ ص ۲۰

گذشته دلایلی داریم که بزرگان و اعیان ایران از ساختن شعر خودداری داشته اند اگر هر آینه «این خورداذ» به شعری از «بهرام» یاد بسکرد ما نسبت شعر پهلوی را بر بان پادشاه روا نمیداشیم .

قول این خورداذ به .

«و مدینه دماوند شلسه . قال بهرام خور

منم شیر شلنیه و منم بپر آله ۱

ظاهرا اصل پهلوی آن همین بوده است

هن او م شیري شلنیک او من او م بیری یذک

یعنی من ششم شیر سله سله ، و من ششم بر آرد ، و این شعر به وزن هفت هجائی است و یک بیت تمام است ، و چون تذکره بوسان آنرا با اوران عروضی مطابق نیافته اند ، از پس خود برای آن اورانی با اختلاف روایات تراشیده اند و سپس تصور آنکه بیت مر بوریک مصراع است ، مصراع دیگری که شامل نام «بهرام گور» و شامل کلمه «نوجبله» باشد بر آن افزوده اند ۲ ، و همین سکه که روایات شعر مر کور در بحر رمل ولی در حافهای مختلف آمده است ، بر یکی از وجوهی است که از موضوع بودن این شعر را تأیید میکند و اگر هر آینه اصل و حقیقتی داشته باشد ، همان روایت «این خورداذ» است ؛ که میرساند بهرام نامی چش شعری گفته است و طرز و سوه شعر هم قدیمی بودن را مدلل میسازد ، و اینهم معلومست که نواحی دماوند در عهد قدیم نام آنرا از امروز بر نشه بر و بلکه شاید این صفحات تا حدود تهران و شیراز در آن تصور مشتمل بر جنگلهای اسوه و خره جنگل برك مار بدران بوده است ، چنانکه درباره ری می نویسند در سها تره دیلمیه ۳ یعنی سرزمین ری دارای طسعت گیلان است

آمدیم بر سر شعر «بهرام» که در تذکره ها ضبط است ، اقوی دلیل بر عبط بودن مصراع نابی و معمول بودن آن چنانکه اسارتی رفت آنست که کلمه «بهرام» در اصل مصحف کلمه اوستائی «ورورخنه» است که معنای آن گذشته ازدها باشد ، و این اسم مصحف «ورهرا» و بعد «ورهرا» و سپس «وهرام» و بعد ها در عصر اسلامی «بهرام»

۱ - حاسیه سعه نقل یله (المناک والمسالک طبع لیس ۱۱۸)

۲ - عالی هم آرا قدری مشوش نقل کرده است (هرد الملوك العرب)

۳ - معجم البلدان . ح ۴ ص ۳۵۸

شده است ، لیکن در زمان ساسانیان این نام را سپهرام می گفتند و «ورهرا ان» می گفتند، بر روی سکه شاهنشاهان ساسانی که سپهرام نام داشته اند عموماً «ورهرا ان» نوشته شده است نه سپهرام - پس چگونه می شود که وهرات خود را «پهرام» بخواند ؟ و اگر مدعی شوند که ساند اصل سپهرام در شعر مزبور وهرات بوده است میگوئیم که تلفظ «ورهرا ان» برخلاف وزن و بحر نیست که ادعا می کنند و شعر «رهل» مذکور این نام درست می - آید علاوه بر این لقب «گور» بدون سکه لقبی است که بعدها یا در عیاب به آن پادشاه داده شده و مردم این نام را بوی پادشاهان به خودس ، چه نظیر دارد که شاهنشاهان «ساسانی» این گونه لقبهای نامطلوب که دلالت بر عظمت یا عمل صواب یا لفظ ممدوحی میکند بر خود بگذارند و بدان مباحثات ورزند ، مثل اینکه لقب «دفر» یا «نزه گور» بر برد گرد «اٹیم» یا «هو به سنبا» بر «شاپور ذوالاکتاف» یا «ابوشک روان» مرحسرو اول و غیره همه را دیگران و غالباً پس از وفات بر آنها پادشاهانند و هم معصان است لقب «گور» برای «پهرام گور» ، و عربی تر از این کبیة صحیب و عرب «ابوجبله» است ، که مبعور است «پهرام» شاه شاه «ساسانی» چنان چیزی را قول کند ، بویره که کبیة نهادن در میان «اشراب» هم بعد از اسلام رواج یافت و قبل از اسلام کبیة نهادن در میان «عرب» مطابق نص بواریخ نبوده و در میان اشخاص تاریخی هم هیچ دهنده می شود چنانکه «تیا به» و «غسانیان» و «آل بصر» و رجال «فرینس» حر «الوسعیان» هیچیک صاحب کبیة نبودند .

شعر جالبی بعد از اسلام

قبل آنکه کیفیت پیدا آمدن شعر در «عرب» و آمدن هروس را شرح دهیم لازم است بدو بگردیم که بعد از «اسلام» با وجود آنکه «عرب» هروس معروف شعر میگفت معذالک ما را اشعار هجائی بعد از قدیم در «ایران» متداول بوده و میتوان گفت که هنوز هم در میان «کردان» چنانکه بعد خواهیم دید، این رسم جاری، و ما اینک اشعاری را که بر زبان «پهلوی» یا «ذری» یا «طبری» یا «کردی» و برون «هجائی» است و در واقع دسالة سنك شعر قدیم است در این فصل ذکر خواهیم کرد و اگرچه شاید بعضی از این اشعار متعلق قبل از جمله «عرب» باشد اما چون بوسیله کتب اسلامی بدست ما آمده و از ما حد «اوستا» و «پهلوی» بدست نیامده است ما بنا بر احتیاط آنها را در ذیل این فصل نهادیم

(الف) شعر گینجسرو

حون این شعر را صاحب «تاریخ قلم» از قول «گینجسرو» نقل کرده است، با وجود اینکه ما لمطع والیقین میدانیم که از «گینجسرو» نیست، و عقیده خود را در قدیمی بودن آن شرح خواهیم داد معذالک برای آنکه نامی باین شعر بدسیم بهمان نسبت که مورخ قم داده است امضا نمودم

تاریخ قلم می نویسد ۱

«چون «گینجسرو» از همدان بر حاسب و نجابت «افرانسیاب» عربیست کرد در طلب حون پدرش «سیاوش» چون بر رغاز رسید و ازین در غار بر زبان عجم «اسیجند» نام بود نظر کرد تا «ساروه» و «قلم» و در آن حال هر دو دریا یکی بودند، پس «گینجسرو» پهلوی مثل زد و گفت

خندش درمان نرم افش بوشام ۱ نزش کسجر گرام ماوش در نشانان

و چون «ییب بن خودرز» ۲ از «کیجسرو» اس «فهلوی» بسند
و «ییب» بر دیک افرود آمده بود، پسر خود «ییرن» را گفت ای پسر من
سخن و گمار ملک سنیدی، اینجا باش و این آب را بگسای تا آنگاه
که «کیجسرو» بر «افراسیاب» طعریاقت و اورا نکست و سهر او که معروف
و مشهور است بر بان عجم به «وهنتب گنگ» حراب کرد
خون بر سیدن موضعی که آن را «اتوی» گویند از ناحیت «خوی»
بر اندرون «ساوه» و «آبه» مشرف و مطلع شد، پس یافت آن ناحیت
را که از آب خشک بود، پس «کیجسرو» «ییب بن خودرز» را گفت
من چیزی از این عجیب بر ندیده‌ام، من این موضع را پر آب بگداشم و
اکنون خشک شده «ییب» ملک «کیجسرو» را گفت یادداری ای ملک
که خون تقریه «اسعید» رسیدی مثل ردی که «چون حق سبحانه و تعالی
ترا ظفر دهد» افراسیاب و مظفر و منصور باز گردی این آنرا نگشائی
و این موضع را عمارت کنی» خون من این «فهلوی» از تو بشیدم
سند تو «ییرن» را وصیت کردم بگسودن این آب، چون ملک سخن
«ییب» بسید شادمانه شد

مداار آن «کیجسرو» امرا و اسپهبدان را بر بان عجم گفت که هر
کسی «سایه بگیرد» یعنی هر یکی از سنا موضعی فرا گیرد و عمارت
کند الح

آمدیم مر سر سر «کیجسرو»، درایکه این کلام از «کیجسرو»
بیست، شکی ندارم، چه دولت «کیان» اردولتهای بیس از تاریخ است
و هر گاه آن را تا «هخامنشی» یکی ندایم و «کیجسرو» را بر عم بعضی
همان «کورن گیر» بخواهیم، باز میدایم که زبان «فرس قدیم»
زبان «فهلوی» که بدون شک این بیت بدان زبان است تفاوت واحد
داشته است، لیکن از طرفی هم خود سر و داستان خیری بیست که
گوئیم مؤلف «تاریخ قم» یا «توقی» نام که راوی این حکایاست از

۱ - این بیت در طبع آقا سیدجلال الدین در ضمن سطورش نوشته شده
ولی در نسخه بیس آقای سید عبدالرحیم حلجالی مانده بیتی شعر جداگانه نوشته
شده است.

۲ - یعنی کیوس گودرز، که او را (و نو) و (وظ) هم نوشته اند.

خود جعل کرده و لابد از روایات کهنهٔ محلی که مربوط به پند ساسانیاست
 اخذ شده و شاید مربوط به سرو قنادان «انوشروان» یا «خسرو پرویز»
 بوده است، و بهر صورت این بیت یکی از «فهلویات» یعنی از اشعار دوازده
 هجائی است که کتاب «درخت اسوریك» از آنها است و در آیه راجع
 به آن بحث خواهیم کرد و کلمه «فهلوی» که «گیو» پسر «گودرز»
 در مورد این شعر میگوید بهر سایر همس معنی است، یعنی بر شعر بودن
 آن دلیل قطعی است، چه اشعار دوازده هجائی مذکور بعدها که با عروض
 عرب مخلوط شد و حواستند آنرا هم در اعداد نجوم عروض در آورید تا
 بحر مساکن و بحر مرجع بر سر و بردیک یافند و نام آن را «فهلویات»
 بنامند (۱)، و فهلوی یعنی شعری که به زبان فهلوی و بودن دوازده
 هجائی باشد

اما در باب خود شعر بدون شمهٔ مخلوط و بی معنی است، و در بادی نظر
 تنها مسوان از آهنگ عبارت خاصه از روی سجع آقنای «حلجائی» که
 آنرا علیچنده در دولت جدا صبط کرده حدس برسیم که از جمله اشعار دوازده
 هجائی است و بس لکن اینجاب نظر با اطلاعی که از زبان فهلوی در حدود
 معرفت افس خود دارد وارد کرده عبارت «حون حوق سحائو تعالی ترا
 ظفر دهد با فراسیاب و مظفر و منصور از گردی... الحج» و از
 مقدمهٔ دانش و عربی «گیجسرو» بحر با «افراسیاب» و حون خواهی
 «سیاوش» و غیره و مقابلهٔ این اشارات با عبارت شعری باحدی محل
 این شعر کامیابی حاصل کرده و تصور میکند اصل شعر چنین بوده
 است

گذش رژمان برام آفش پوو شام

پزش کسجر گرام سانس در نشان (نشایم؟)

که معنی آن چنین خواهد بود حون یا دشمن در برابران برم آب اسجا

را بگتایم و آنرا کسجر کم «کشت و رکم؟» و درخت و عمارت در آجا

شاند و آناد سارم

پیدا است که این اصلاح قبل از آنکه با سجع دیدهٔ دیگر از این کتاب که

متاسفانه در حکم کمی است معاینه و مطالعه شده است چند آن طرف اعتماد نیست،

۱ - رجوع شود بکتاب المعجم فی معاریر اشعار المعجم طبع لیدن

(۱۴۱ - ۱۴۲ - ۴۱۲)

زیرا لغات «درمان برم» و «گستر» و «در» در جمله «در نشانان» مورد تأمل است. خاصه کلمه «در» که باین معنی در پهلوی یا باید «اندز» و یا «اپر» باشد و این هر دو وزن را فاسد میسازد مگر نگوییم که شعر در حدود تألیف کتاب ساخته شده، چه از قرن چهارم بعداً بجای «اندز» «در» استعمال میشده است و خصوص «اپر» «پر» و معدلك آنچه شکبی نداریم دوازده هجائی بودن شعر است که مورد در قالب شعر مشاکلی و هزج ریخته شده است.

ب) شعر ههای چهار آزاد :

در «عجمل التوارینخ» که اکنون تحت طبع و تصحیح آن توسط این جانب بعمل آمده است، چند فقره عبارات قدیمی و کهنه است که یکی از آن جمله عبارتیست که گوید «ههای چهار آزاد» ملکه ایران امرداد که بر سکه دینار و درم نقش کند و آن چنین است

بخور نانوی جهان هزار سال نورور و مهر زمان

و آقای «تقی زاده» در محله «گاوه» حدس زده اند که اینهم بعید نیست که شعری از شمار دوره «ساسانیان» باشد که ناشناخته است آن را پادشاهی «کیان» داده باشد. و این هم همان حدسی است که نویسنده در مورد شعر «کیجسرو» زده است

اما اجرای این بیت متشابه نیست، و هر قسمت در اجرای هجاهای طور دیگریست، معدلك طرز عبارات میرساند که شاید تمام سرودی از سرودهای ساسانی بوده که در عهد «نوران» گفته شده است، و نقش سکه نیست، چه میدانیم که هیچوقت در سکه های ساسانی و قبل از آن این قسم عبارات بر سکه ها نقش نمی شده است و فقط الهان و نام شاهشاه و کلمه «خجور» افزوده یا بطایر اینها هم میشده است و هر اگر در قسمت ثانی کلمه «سال» را که باید هم هست برداریم يك بیت تمام هجائی خواهیم شد.

ج) شعر اردشیر پاپگان :

«تاریخ قهم» (ص ۷۷ طبع طهران) در وجه تسمیه «بیاضتر» گوید : اردشیر بلك آرا سا کرده است و آنجا بود که چون او را «اصفهان» باز کردند و ملك اصفهان و اشراف اهل بیت او و سرهنگان او را کشته بود و فرموده تا سرها را ایشان در حوالها پیاده و همراه وی می آوردند، چون چشمه «بیاضتر» رسید، آن چشمه را دید که آب از سر آن کوه میجوشد و بدان آن غرو میریخت، پس چون سیاری از آن آب

پندیده آمد و آن موصح را نهایت خوش یافت بفرمود تا پندانه موصح نزول کرد و آن
و از آنک و کسی از بی او آید این شد، بعد از آن سر و تن بنشست و مجلس
شراب ساخت و فرمود تا اسباب آن مهیا کردند و مشتبهات از انواع لپو
ولع و اصناف اسباب طرب و فرح مجلس خود دعوت کرد و حاضر گردانید
و بدین چشمه بنشست و با اصحاب شراب خورد و مجلس او را با انواع ریاحین
پر کردند، اردشیر (دومتن غلط آمد بدون؟) گفت که این ریاحین ریاحین
اصحاب حرب نیست و مناسب حال ایشان نیست، پس فرمود تا آنسرها که
از اصعبان آورد بودند بر آن او نهادند و گفت زبان عجم

هر آئینک (ن ل هرا هینک) خرون افرینان سر (۱)

یعنی مجلس خود را سرهای شجاعان و دلیران و ابطال بیارائید و
ساخته گردانید، پس چند روز آنجا مقام کرد و فرمود تا سر آن چشمه
شهری سا کردند با آشکده و آشپز را بیان سر نام نهادند نسبت قبول
«اردشیر» که گفت

هر آئیند خرون افرینان سر

پس تخفیف کردند و گفتند بیاستر ... انتهی

و این عبارت بی شبهه یک بیت شعر دو اوزده هجائی است، که در کلمه
«بیان» ترحیمی داده می شده و «نویا آن» خوانده می شده است، چه غالب
«پهلویات» که منجمله در شعر «کیخسرو» و اشعار «در خنای آسوریات»
و غیره دیدیم بر دو اوزده هجا است و اصل این شعر یازده است و لابد با هجائی
از این بیت افتاده و یا در قالب «بیان» ترحیمی افزوده می شده است. هر
وجه در شعر بودن این جمله برای نویسنده شکی نیست و آن شعر از اصول
«پهلویات» و بر دو اوزده هجا است و عبارت هم پهلوی است و کلمه اول
آن «هر آئیند» از آئیند» از فعل «ار آئیند» و جمع مخاطب است
مثل بیارائید. یعنی آراسته سازید و کلمه دوم «خرون - خورون» یا
واو معدوله از «خوردن» یعنی «خوان یا جای خوردن» است، و کلمه
سوم «اخر - ایر» با دو هجته که در پهلوی «اور» هم خوانده می شود، و
همان است که «اخر» و «پر» شده و این کلمه در زبان پهلوی معنای

۱ - متن کتاب (مان) ضبط کرده و غلط کتابست زیرا وجه تسمیه مربوط
به (بیاستر) است نه (بیاستر) و در ص ۶۵ سطر ۱۹ این کتاب گویند (بی) یعنی
شجاع است و اصحاب بی چشمه بیان است

«نیر» بمعنی «علی» عربی و بمعنای «نور» و بمعنای «باب» «مانده» است
 مورد و معنای دیگر آمده و هر و آرش آن «قدم» است و کلمه چهارم
 «نیان» است جمع «نی- نیو» و اصل پهلوی آن «نیو» نشانه و او
 است و هر و آرش آن «نگوگ» است، بمعنی دلیر و شجاع و این لغت در
 زبان «داری» «سغدی» هم دیده شده و تا به آن فتح یون و سکون یاء
 مجهول و او ساکن است، و در تلفظ «نی- نیو» یکی است مانند
 «گیو- ویو- وی» که نام «گیو گوردوزان» باشد، و کلمه پنجم هم
 «سر» و معنی آن معلوم است

ترجمه آن

نیان آید خوردنگه را سرهای شجاعان

و اگر لغت اول را بجای «ار آیدند» «نر آیدند» و همان صیغه
 جمع مخاطب بگیریم معنا چنین میشود

نر کشید خوان طعام را نر سر شجاعان

و در صورت ثانی معنای ما با معنای متن کتاب مشابه خواهد بود،
 اما مواد دیگری پیدا میکند که با تاریخ شناخت دارد، و آن سره گستردن
 یکی از اولاد «عباس» است بر دشمنان «نسی امیه» که در تواریخ
 آنرا با اختلاف مصور و سماع و عبدالله بن علی بست داده اند، و در حاتم
 این مستند باید گفت که در اصفهان هم رودیست که از «رند و رود» جدا
 میشود و اهالی آنرا «هاندی نیاسر» گویند، یعنی رود «نیاسر» و رطبی
 هم با چشمه «نیاسر» کاشان ندارد و معلومست که غالب آن و حوضه تسمیه
 اصفهان است، لیکن در میان این افسانهها بنا دقایق علمی لطیف هسته است
 که هر کدام از آنها حقیقی را بر ما کشف میسازند

شعراى ده جهانى كرده (نظاى كرده)

حوالى انگليسى در اين اواخر در شهر «سليمانيه» اشعارى بزبان «كردى» كشف كرده است كه اگر حتمى نباشد بظن بپرسد كه متعلق باوايل محوم عرب بايران باشد و از جمله اشعار امراى هجائى محسوب خواهد شد كه هم امروز در برد قاطبه اكران متداول است و بعد شرح آن خواهد آمد.

اين اشعار گويد بحد پهلوى و بر پوست آهو نوشته بوده است و كسى كه آنرا بدست آورده بود، براى روزنامه «شريف نژاد» مرستاد و در آنجا منتشر گرديد ولى اينجا بسمه آبراز استاد دانشمند آقاى دكتور سعيد كردستانى بدست آورد و ترجمه آن هم از طرف صاحب ايشان شد و ما عيناً صورتى كه معرئ اليه براى ما فرستاد اينجا درج كردم.

هرمزگان ۱ رمان ۲ آتران ۳ قران ۴
 هوشان ۵ شاره ۶ گوره ۷ خاوران
 زورگره ۸ آرب ۹ كرده ۱۰ خاپوران
 گمانى ۱۲ پانه ۱۳ شى ۱۴ شاره زور ۱۵
 زن ۱۶ و گنيك ۱۷ و ديل ۱۸ بشينا ۱۹

- ۱ - در حوزستان شهرى نابين اسم بوده است و در اينجا مقصود مما سله
 هرمر (بردان) است ۲ - از مصدر زميلى ويران كردن ۳ - آتوها ۴ - از مصدر
 كويى كشتن كشته و خاموش شديد ۵ - خودشان ۶ - از مصدر شازيلى بهمتن
 ۷ - بردك ۸ - طام ۹ - عرب ۱۰ - از مصدر كردى كردند ۱۱ - ويران ۱۲ - يعنى
 شهرها اكران لوتوى شمال صور ديه و شهر راكن ميگويد ۱۳ - پهلوى و پهلوه شهر
 است هارامدل باف ميكرده اند تهران را نادان طهاسب را طاماس و شهر را شار
 مينامند ۱۴ - از مصدر زشيباى و تش (شس) است با بروى به ۱۵ - شهرزور
 ۱۶ - زن ۱۷ - دخترى ۱۸ - اسير ۱۹ - مردان آزاد

مره آراتلی ۱ ژوری هوینا ۲
 روش ۳ زرد و شتر ۴ مانده و بی ۵ س ۶
 بزیکا ۷ نیکا ۸ هورمز و هویج کس ۹

ترجمه قضاچه کردی -

پرستش گاههای هر مردی ویران شد و آدران کشته گشت
 خود را پنهان ساختند بزرگ و بزرگان
 تازی روزگار دروگروی ویران ساخت
 شهرهای (پهله) را تا بروی به شهر زور ،
 دنا و دوشیرگان باسیری رفتند ،
 آزاد مردان در خون غلتیدند ،
 روش (در شتر) بی دستیار مانده است ،
 هورمزدا هیچ کس رحم نمیکنند ،

اشعار مد کورهر یعنی یک بیت درست است و دارای ده هجا «سیلاب»
 می باشد و بعد از پنج هجا وقف یا سکونی دارد مانند
 هرمزگان رهان - آوران عتران

و این وزن هنوز هم در میان کردان متداول است ، و شعرای نامی
 کرد مانند «صیدی» از قبیله «گوماسی» و «مالا پریان» معروف و
 «احمد بیگ» گوماسی و غیرهم از اساتید قدیم کسرد و همچنین شعرا و
 اساتید امروزی کردستان همه اشعار و سرودها و غزلهای خود را همین
 وزن ده هجایی سروده و میسرایند ؛ مانند قطعه معروف «صیدی»
 بهین وزن :

من چاصوفیه ، گردنم فاره
 نمار و کروم ، تماشای پاره
 هرگز نباشد ، بر کس گناهی
 در نظاره ، صنع الهی

یعنی :

من از صوفیه (راهدک) کرده ام قهر
 نمیکنم تماشای یار - الخ

-
- ۱ - از مصدر تازی قاصوفیه ۲ - خون ۳ - آیین ۴ - زردشت
 ۵ - مصدر تازی مانده است ۶ - بدون دست و کمک
 ۷ - رمی زدن فلان و ترجمه است ۸ - از مصدر کردی است نمیکنند
 ۹ - هیچ

قصیده معروف «احمد نیک» که در حسب حال خود بعد از مرگ معشوقه نام (گلکوی تازه لیل - گلهای تازه گور لیلی) گفته و خود را «مجنون» خوانده است همین وزن و یکی از شاهکارهای ادبی و کردی شمار میآید و مطلع آن قرار ذیل است:

آروشیم و سرگلکوی تازه لیل ،

نیایه مزار ، اوایل پرمیل ،

چه دیده ام و آران ، اسرینان چون سیل !

ترجمه آن

امروز شدم سرگودتازه لیلی ،

در پای مزار آن لیلای مهربان

از دیده ام سرشک چون سیل روان ،

و در میان تراها و تصنیف های مشهور سارسی هم اشعاری تقریباً همین وزن دیده میشود که معلوم میدارد که این وزن تنها در میان اکراد متداول بوده و در سایر نقاط ایران هم گفته می شده است مانند :

میخواهم نگر دم ، دره به دره

مانند آهو ، گم کرده بره

وزن آن قطعه بر طبق عروض عرب چنین میتواند بود «مفعول مده و اولن - چهار بار» که اندکی شبیه است بحر بحر مشطور مرفل «مستفعلاتن - مستفعلاتن - چهار بار» یا بحر «شمس قیس رازی» بحر مفاعیلن و شعرا آن چنین است

کس را «سادا» در حدائی

وی نور دیده آس کجائی

در حدائی کشتت مارا

ای راحت جان بی سده چوبی

و پیدا است که این قرائت وزن تنها از روی اتمای است و معدنک شباهت تام در میان نیست چه در شعر کردی بعد از دو سبب که «فعل - اولن» باشد دو سبب دیگر که «مفعول - اولن» است قرار دارد ولی در بحر عروض نامرده بعد از دو سبب «همس - آه» یا «تهد» یا «تهد» یا «علا» باشد قرار گرفته است و شکی نداریم که این اشعار دارای شابه و علامت وزنی از اوزان ماستایی ایران است .

قطعه کردی «هرمزگان» بر زبان قدیم او را «هالی» گفته شده و در نزد فضلا و دانشمندان کردستان مورد اهمیت و طرف توجه است این اشعار هم دارای قافیه است، ولی بصر و مزدوج یعنی «مثنوی» که هر دو بیت یا باصطلاح امروز هر دو مصراع صاحب يك نوع قافیه است و تمام اشعاری که اگراد باین وزن گفته اند همین طور است و ما بعد از این در باب قافیه شعر صحبت خواهیم کرد و بهر صورت اگر کسی بعد از چنین قطعه ای را درین تازگیها جعل نموده باشد و قول مکتشف آن را است باشد (که دلیلی هم بر کذب قول او در دست نداریم) باید گفت که این شعر قدیمترین شعر کردی و یکی از بنیادین اشعار هجائی شمه از شعب زبان ایرانی است و از وزن مبتدل و متناسب و آهنگ لطیف و دلشین آن که هر شنونده را مجذوب ترسیمات و حسن ابتدا و حسن ختام آن میسازد باید دانست که در مدت سپرده قرن که از سرودن آن می گذرد هنوز مثل آنست که تازه گفته شده و از صوت تحفظ زیاد کرد باید مضمون بود که در این مدت دراز گذشته اند این وزن و شیوه شیوا در میان برود و عاصه سایر ایرانیان مکتوب آوردن تازه و اختراعی قرون آینده شوند.

ه) شعر یزید بن هفرخ

دانشمندان ایران شاس هرنگ معقدند که وزن هجائی یکی از اوزانی بوده است که در عصر «ساسانیان» روحی سرا داشته و اوردن شش یا هفت هجائی را هم بواجبه امروزه يك یاد و ترجیع (باصطلاح امروزه تحریر) که در حروف مصوئه داخل میگردند؛ مهشت هجا میسرمانده اند و ما در باب این عمل و نتایج آن نیز بعد صحبت خواهیم کرد.

قطعه «ابن هفرخ» شاعر تازی از آن قطعاتی است که بهارسی و در بحر هشت هجائی گفته شده است و تمهیل این شاعر و داستانهای او بسیار تراز و صاحب «اعوانی» دو جلدی از صفحه (۱۵) الی (۷۳) ۲ «صلی مشع در باره وی نگاشته است و عاشق طری بسیار مختصر بر آن ذکر میکنیم

این شاعر از اعراب یمن بوده تا «معاویه» و «یزید» پسرش هم عصر است وی مانند دیگر ساعران آرمایان دوره کردی و مساهمت و دیارت

۱ - زموع کی حقاله اماد کرستن س در جمله تازه در باب اشعار

قدیم فارسی

۲ - منبع توفیق

سرداران عرب تروسی می‌اندوخته و در ساحل رود کارون در یکی از
 وستانهای ریای حوزستان یا دعتری: «افا هیت» نام که حواهری «همانی»
 ام نیز داشته است، سرسری و الهت و مپری پیدا کرده، و ثروت خود
 در راه مشوقه ریای و سایر طرق عیش و ثبو عباد می‌نموده است. این
 ناصر در یکی از سفرهایش با «نعمان» پسر «زیاد» که ارباب برادر خود
 «عبدالله بن زیاد» معروف، امارت «سیستان» را داشت همسر شده بود
 و در آن سفر با خودش بگذاشت و در حمله امیر «سیستان» را بجا گشت و مکی بر این
 کارگیری در زندان نهاد و سپس او را رنجور کرده با سنگها بنان بصره که
 محل و مرکز فرمانروایی «عمیدالله بن زیاد» بود فرستادند و «ابن زیاد»
 «یزید بن مفرخ» را گویا گویا عذاب و خواری فرمود تا زمانی که او را
 سینه شیرین و شرم که گیاهی است سی و اسپال انگیز حورا بیدند و خوک
 و گربه ای را باوی بیک ریسمان بستند و در شهر بصره با انواع خواری و
 آزار گردانیدند، و او در آن شدت مستی و روان بودی بلندی و فروش
 و بیچارگی خوک و گربه و نوعا، استان سیستان همیرفت و کورگانی چسب که
 که گویا همه فارسی زبان بودند در قهای او دروان شده و میگفتند

این چیست؟ این چیست؟ «یوان مفرخ» این قطعه فارسی را سروده و در
 آن «سمیه» مادر «زیاد بن ابیه» حمله «ابن زیاد» را محو کرده و تسمه زبانه

آ آ آ است و سینه است
 و عمارات ریب است
 و سمیه روی سینه است

و روایت تاریخ «سیستان» با شهر سرزمین سیستان است
 و چهارم چنین است.

دیده قری و بی است آ
 سمیه هم روسی است

و این شهرها با سه ترحیح که در حوض است است ای قطعه بقاعده
 مدکور آمده شود، درست بهشت عجا حوا بده پیشونده و بیت معقول از
 تاریخ «سیستان» هم هر چند مطای عروس امروز ما شهر اول اصلاح
 دوره اما آنهم از شمار هشت هفتی است، و بالعینه در صحت روایات فوق
 و اصالت این شعر که در مردیکترین زمانی صفت ساسانیان فریبی در سینه

۱- اصلاحی در اضافه تاریخ سیستان ماب صحت توان شد است و راهی
 از اول مصراع سوم ماقط گردیده رجوع شود (تاریخ سیستان ص ۶۷)

۲- ماب پای «بی» که همان بیه معروده باشد و با روسی دانند، که عذبه
 نالک (است) وصل کرد و الا يك مهاکم بر او اندود

یجاء و یک هجری) گفته شده است ، شکی نیست و خوبی میرمندان که
«یزید بن هاشم» در صبی احتلاط ماروستائیان ازوزر از آهنگها و شهر-
های محتای ابرایی آگاه موده و این شهر رز در باسج کودکان یا جوانان
پارسی زبان بر طبق مذاق مشربده گفته است - و سوازی صاحب «اثنائین»
«گدها» ابو عمر و صاحب دراللیان والتیس و طبری در تاریخ کبیر خود
این اشعار را نقل کرده اند و صاحب تاریخ سیستان هم در قرن پنجم از
آن اطلاع داشته است

شعر مردم خراسان در بجز اسد بن عبدالله

«طبری» گوید: «اسد بن عبدالله» در سنه ۶۰۶ هجری از طرف «مخالد بن عبدالله القسری» که فرمانروای عراق بود با بابت خراسان سامرد گردید و در سال ۶۰۸ هجری حتلان شعر حسگی پیش گرفت و بسا «سبیل» نام امیر حتلان و باحاذان ترک برابر شد و شکست خورد و به بلخ باز آمد و مردم خراسان او را «زاسخ» لقب دادند و هجو کردند و کوزگان آن «هجا» را میخواندند و آن چنین است:

ارختلان آمدیه	برو تباہ آمدیه
آوار بار آمدیه	بیدل فراز آمدیه

یعنی «ارختلان آمده است، برو تباہ (ترو تباہ) آمده است، آواره بار آمده است، بیدل فراز آمده است.» و بجای آمده است، آمده ای هم میتوان معنی کرد چه در نسخه «طبری» طبع «قاهره» (آمدی) ضبط کرده است و در نسخه خراسان «آمدیه» بمعنی نیم و دان و یا و بهاء غیر مملو طبع معنی آمده ای و آمده است هر دو میتواند معنی شود چه هم امروز در غالب نقاط خراسان دیده میشود که بجای «است» در کلماتی که حروف صد ادوار تمام میشود مانند «ایمچاست»، «بحایه است»، «گندو است»، «حوالی است»، «آمده است» و مانند آن در موقع بیان خبر گویند، «اینجیه» (سکون بون و کسر جیم و فتح با بهاء غیر مملو ط) و «خسته یه» و «گندویه» و «حوالی یه» و «آمدیه» یعنی ایچاست و بحایه است

- ۱ - طبری طبع قاهره ح ۸ ص ۱۹۰-۱۹۱
- ۲ - این قطعه در چاپ قاهره تنها با دو نصبت اول و نصبت چهارم است و قافیه هم «آمدی» است لیکن از نسخهای دیگر «طبری» نظر میرسد که اصل صحیح شعر چنین بوده است

و در گندوی است و در منزل است و آمده است و اگر آنرا «آمدیه»
 بطریق سخطاب پیدا کنیم ، باید فرص کنیم که مراد گوینده «آمدیه» با
 دای بد باشد ، و فرص اول صحیح تر است

بالحمله این شعر نیز هشت هجائی است و اشکی نیست که سبک و
 رویه دیرینه ایرانی گهه شده و متاثر «شهر عربی» و «عروض عرب»
 که «مسلمانان چهار» نام است ، زیرا میدانیم که در آن روزگار
 بعضی سالهای آغاز «قرن سوم هجری» مورد «شهر عرب» آن فوت و
 شهرت که به ما مانده است ، حاصل نکرده بود حاجه آنکه در میان عوام
 «عروضی» و «شهر عرب» راه و رحه نیافته بود
 چه مردم خراسان بر طبق «تاریخ بخارا» نام را همه فارسی میخواندند
 و مؤذن نام در مسجد «بخارا» هر وقت محو است مردم را بر کوع یا
 مسجد امر کند میگفت

«نگون بان گیت» «نگون بان گیت ۲»

و در همان کتاب دیوانت شاعری مردم «بخارا» و «خراسان»
 اشاره میکند یکی در وقتی که حکایت عاشق شدن «سعید بن عثمان»
 سردار عرب در «ساتون» «بخارا» مادر «طغتا ده بخارا خندان» میکند
 میگوید این خاتون زن شیرین بود و باجمال ، سعید بر وی عاشق
 شد و اشخا «بخارا» را در زمین معنی سرود ها بر بان بخاری ۳ قبل گفته
 بود که مردم بخارا نسبت علقه که شهرت داشت که ساتون یا یکی از چاکران

۱ - علقه حاصل آذای قزوینی در ناره قطعه این مصرع و این قطعه در
 مقاله شماره «۳۵» روز قدیم مقاله مسوعلی داشته اند و عقاید ایشان در
 آنجا بیان شده است

۲ - در تاریخ «بخارا» گوید «قتیبه مسم هر آدینه سادی فرمودی که
 هر که سمار آذت حاصل شود دو درهم بدهم و مردمان «بخارا» نادل اسلام در
 سارقران بخاری خوانده شدی و عربی توانستندی آموجتن و چون وقت رکوع شدی
 مردی بوسی که در پس اسان نالک کردی و تکبیرت گیت» و چون صلوة خوانده شدی
 نالک کردی «نکویا نکوی» (تاریخ بخارا ترجمه زبوح قنادی تالیف انور
 شمس جاب شهر ص ۲) و تقریبه کامل پیدا است که مراد است که در وقت رکوع
 نالک کردی «نگون بان گیت» (مرد را هم کیند) و در وقت سجود بگویند
 «نگون گیت» یعنی (خود را حمیده گویند)

۳ - تاریخ بخارا ص ۳۸

شوی خویش دارد، ویرا تهمت زده و پشت سر او ند میگذرند، در این
 صورت هم اگرچه با «سعید» رابطه غیر رسمی نیافت، و فقط با او صلح کرده
 بود... با وجود این معلوم میشود که نومیان «بختیار» شهرت عاشق شدن
 «سعید» را سخاتون برای لودگی و شوخی بهم بافته و در آن معنی سرودها
 ساخته اند، و از این میتوان پنداشت که شعرهای انتقادی مانند قطعه مربوط
 به «امد بن عبد الله» نیز جزء این قبیل سرودها محسوب میشود است
 قبل ازین هم در اوائل کتاب در ضمن تریه «راهنمای به آهنگ» گوید
 «اوائل بخارا مرگشتن سیارشی سرودهای عجب و معطر بان آسرودها را کین
 سیارشی گویند، و مسلم است که قطعه های «امد بن عبد الله»
 نیز از قبیل همان سرودهای عامیانه ای بوده است که عوام و کودکان را
 بخود سرگرم میکرد و مراد گوینده را بخوبی حاصل نموده است
 چنانکه شعر «این هفت رخ» نیز از همین قبیل بود که قلا دگر آن گذشت
 و تا امروز هم این عادت در میان عوام ایران باقی است چنانکه در جای
 خود اشاره بدان خواهیم کرد

ح) شعر ظاهر ذوالیحمین

در تاریخ «طبری» چنین گوید که «ظاهر ذوالیحمین»
 «ذوالیحمین» از آن پس که نام «مامون» را در حرامان از سطح او کند
 شب معانه رفت و صبح و سرد، نامدادان مرگان و کسانش بدر گاه آمدند
 و چون دیدند که دیرتر بیرون آمد از حال او پرسیدند و نداشتند که مرده
 است، سب مرگش را از حاضری که بود حوفا شدند حاتم پاسخ آورد که
 شامگاهان معانه آمد و بار شام و حصص بگرارد و سپس خود را درستر
 پیچید و این عادت فارسی را «سخت و بخت» «اندر مرگش مردی و آید»
 و تصویر آن چنین است که «... یحیی بن یحیی...»
 «الرحیله...» و عمارت در کور دروس...»
 بدینسان «در هر لشکر مردی توانمند» و او در حوضش چون...
 رجوع شود و بدینمعنی نیز توجه شده است که در گمان ایرانی نودان پهلوی

۱ - ص ۱۵ طبع شعر
 ۲ - در این شعر تنها مصدر واحد است و این نیز از آنست که شعر باشد
 فعل آن نیز در این صورت است
 ۳ - مثل عوام از جمله... در... ص ۱۰۰ طبع شعر

سهن میگفته‌اند و تکلم «پهلوی» برای هر کس در آن زمان که در آن
 از زبان «دزی» بوده است و نیز تحقیق این نکته که در این زمان
 تا آخر قرن چهارم کلمه «در» مطلقاً متداول بوده و در این زمان
 کلمه که «ایدر» باشد مستعمل بوده اما مدالی میشود که در این زمان
 مخصوصاً در حواشی اصل است و عبارت من را بعدها کاران در این
 را عهدیده‌اند از روی ترجمه آن که «پهلوی آمده است» این
 جمله «در هر وقت غیر هندی» درست ترجمه حمله اصلی است.

لکن در زمان قرن چهارم و پنجم و سابقه داشت که در زبان پهلوی
 «در» یکی از علامات عطف است که در آخر اسمی در آمده و مثل
 «پیر» فارسی و «ایضا» عربی از آن مستفاد میشود و در این عبارت «در»
 به «شریح» تبدیل یافته و «سایه» هم در اصل «زواند» است که «زواند»
 در آن صدائی مانده «پد» میداده و بعدها آن «پ» پیر عدلی به چ مانده
 موجود شده و مصیح این عبارت چیر نوشته شده است «ایدر» و گشت
 مرتبه «زواند» و «پد» است که کلمه «زواند» در «حراسان» یا در عصر
 اسلامی بدون الف و «واید» تلفظ میشده باشد که بعدها «زاید» و «اید»
 حواصی شده است و شکلی نیست که عبارت موجود در متن «طبری» سایر
 ترجمه اصل «پهلوی» است که در سلسله بندی از روی مصیح اسح اشارت
 رفته است

زنا حرد عبارت از بار دند که آیا حمله است که خود «طاهر»
 ایشا کرده است یا آبره مانند سلی بر زبان رفته است و مرا عقیده چنین
 است که این جمله یک بیت شعر هشت هجایی است که در آن حال بیاد «طاهر»
 آمده و از امثال سایر زبان بیان بوده است و در این مکتبم دلیل در بیشتر
 بدون وزن معاطب و طرفه هر روز در تمام حواصی چنین عبارتی در
 زمان پهلوی در مرصع هم که از او نقولی در دور دیده باشد در آن حالت
 تاریک و شب تاریک ایشا حسن جمله «در» و «واید» و «پد» از طرف
 مردی که از کودکی پهلوی را در زبان خود می‌شنید و از آن روایت کرده و شعر
 را کتاب و در حال سرودن در آن زمان می‌آید و اگر آنکه بگوئیم
 این بیت در زمان پهلوی در «طاهر» هم در آن اخبار این جمله را
 معاطب آورده و گشت است

۱ - در این مورد بقیه اصحاب سنی از جمله باختر اصفهانی

۱ - در این مورد بقیه اصحاب سنی از جمله باختر اصفهانی

تو از چاچ بهتری و تو همواره خوبی!

و متحمل است شاعر این مرثیه را در حملات «عرب» بر «سهرقند» که طبعاً موجب ویرانی آشپز بوده است گفته باشد چه میدانیم که در اواخر «بغی امیه» دیاد حیرانی سهرقند و غالب بلاد ترکستان بواسطه جنگهای سمت عرب و حاکمان با اولاد «یزدجرد» متحده شده بود وارد گردید و در تاریخ میخوانیم که «مهدی عباسی» در سال ۱۵۹ «جبرائیل بن یحیی» را زانی سهرقند کرد و او مازوی شهر را از نو بر آورد و خرد حقی کرد و شکلی بیست که در آن از به شهرهای مرون را بدترین حالی آن بوده است که ماریش ویران و خندقش بساشته باشد و پیدا است که «سهرقند» قبل از این تاریخ یعنی ۱۵۹ هجری بهسین حال بوده و شاعر هم در آن اوان مردی جوان بوده است زیرا که مرگ او در زمان «انوائق ناله» (۲۲۷-۲۳۲) روینده و خود را همراهان «برمکیان» بوده است

اشعار طبری و فطریات مشلی کا بعد از اسلام کہ بطرز قدیم کشف شدہ است

میخواهم در سائے فصلی که جامع باشعرا هجائی آوردیم روشن سازیم
که پس از شیوع طرز «شعر خفائی» و «عروض عرب» در ایران بار
گویندگان ایرانی دنبال شعر هجائی را رها نکرده اند و تا سده های اشعار
هجائی گفته میشده و هم امروز در گوشه و کنار ازین حسن شعر گفته میشود
مثل شعرهای کردی که در آخر فصل گذشته شرحی در آن موضوع میان آمد
و چون قصد داریم فصل جامی در باره «فهلویات» ذکر کنیم در اینجا
از ذکر «فهلویات» خود داری کرده بقرا اشعار «طبری» همی شعرهایی
که بر زبان مبارک ایرانی با کیلابی و طبری هجائی گفته میشده است میسر داریم
و سپس در امثال و قطعهای عمومی بحث کرده و این باب را بترج «فهلویات»
ختم میسازیم .

اسمادی در دست داریم که در «فون چهارم هجری» شعرائسی
بوده اند که بر زبان «طبری» شعرهای هجائی گفته و پادشاهان بزرگ هم
آن شعرها را میسندیده اند از آن جمله و ایاتی است که «این اسفندیار»
در «تاریخ طبرستان» آورده ما آنرا در اینجا نقل میکنیم

الف) مدح سام و کشتن اردوها

«این اسفندیار» در فصل «عجائب طبرستان» در باره اردوها
و «سام بر زبان» گویند «وی اردوهای را شهر بار کوه کشت و شام»
«طبری» در وصف او گویند

تسه هشتتر (۱) اوم بداری ای سوم

و در سجا آقای اسفندی (بر) و انظار شهر سوم

شهر بار سوم

الدوله» فرمود تا معانی شعر را با «هفتابی» گفتند «هفتابی» بر حسب دقت معانی و مقرآمد و گفت: حرمت معانی سخن راست که منزله روح است، به لغت را که سهل فاست... ویر «ابن اسفندیار» گویند: «علی بیروز» شعر «طبری» میگوید:

پروچه که خورد
ای دی سهون
همیون شو دارد
کمترم با بیرون ۲

این دو شعر در جمیع نسخ که منظر رسید ما پیدا شد نوشته شده و متداول است. اما مؤلف تصریح دارد که شعر است ما آنرا از هم تفکیک کردیم و ظاهر این قطعه از جمله اشعار شش هجایی است. یادآورده معانی است که در معانی ششم وقف باید کرد و چون کلمات «خورد» و «دورد» و «سهون» و «بیرون» قافیه اند طبع اول قوت میگیرد که معانی هجایی و معنوی آن چهار مرد شعر هجایی است که نام مطلق عروضیان در بیت با چهار مصراع باشد از کلمه «استزاده» که مؤلف آورده چنین معلوم میشود که شاعر در این قطعه تقاضای زیاده معانی را افزایش مسأله روزی کرده و چه «استزاده» معنی زیاده طلبی است، اما متأسفانه عراز معنی کلمات خورد و هم ایون و دورد، سهون که معنی باشد و کمترم بیرون که میتوان جنسی زد، کسر و سطر و معنی معیاس حر اینکه قسمت ثانی شاید باید معنی باشد که گویند

از کی معنی کمترم بیرون

ح : مسته هر که دیوار دار

«ابن اسفندیار» گویند: «این هر دو لقب را نسبت آن بود که اول از طبرستان معنی شد تا بعدت شاه «عبدالدوله» رسید و چنانکه رسم است «الفقه» بلفظ الی الفقه» پیش «عربی بیروز» آمد و در هر حیث با او در میان بود «عربی بیروز» چون صورت کلام و معنی معنی او بدید داشت که «عبدالدوله» پادشاه ما فهم و کمالیست سخن و هر بیت شریف و فصیحی معنی او رسید و کلام را بشود میباش که شعر را در هر کس از ادب است پس معانی بیرون و شاهان پادشاه را «طبری» خوانند و حسب کار تر از ساخت تا «نگار شاعر طبری» را در عرب لال گیرد و اگر در هر روز بدستی بگردد و حدیث او در سخن خود است و روزی که

۱- معنی آتای اسفندیاری معنی

۲- معنی دستانکده بیرون و بیرون

«عصید الدیوانه» به نشاط شراب در بعضی از حدیثی خلوت ساخته بود رفت و
 به هزار باغ دوید و آهسته از آنجا به زیر اعتماد هوا و سرهنگان بر او تاخند
 و لب و سبای زدن گرفتند آواز سمیع «عصید الدیوانه» رسید ، طلب داشت
 و از جوان پرسید : شاعر عقیل مناسبه صفت خویش و «عقلی پیروزه» تکلی
 در میان بیاد و عصیده که اشعار کرده بودند خواند ، «عصید الدیوانه» از قوت
 است و طراوت معانی آن شگفت ماند و گف ، دروغ مگویی از حدیث تو این
 سخن عجبست ، و به جوان ، طایر میگردد تا ، چنانکه حادثت نهیبه فرماید ،
 قصار را کسر کی ، طر ، همه بود ، حاده از ریشمی کبود پوشیده و آستین
 مروی دارد ؟ شاعر را گفست اگر آن قصیده معجول بیست صحت گیزک
 مگویی

بدیهه گفست

کوی در سینه ره سینه نهاده ای ایس
 ای ایس تقی ، نام ای مردهون و شاین
 خیری بنهون کرده و نرگسی نهان
 ای خیری خشی ، نهاده ای در ایس
 تقی ای خنده شی بسایین بو نهان
 ای در سایه نیمی و نیمه مه ایس

در حدیثی که در حق او عطاها فرمود رداء او در حریم شعرا و
 دعه ، برشته بود در آن ، شانی ، در ایس ، نهاده ای در ایس ، نام
 آمد ، پادشاه طبرستان بار «عصید الدیوانه» تا ایس ، نهاده ای در ایس
 زدری ، نام با حرمان شراب خورده ، زانگدر حاده ، او ، در به شمره ایس
 کسر بود ، نهاده ای ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای
 شهر حداد ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای

بدیهه گفست

کوی در سینه نهاده ای ایس
 ای ایس تقی ، نام ای مردهون و شاین
 خیری بنهون کرده و نرگسی نهان
 ای خیری خشی ، نهاده ای در ایس
 تقی ای خنده شی بسایین بو نهان
 ای در سایه نیمی و نیمه مه ایس

و بعد در سمعته مجلس شوا ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای
 حدت نهم معای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای
 در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای ، در ایس ، نهاده ای

و حال خویش منظم آورد و بر «شمس المعالی» هر خیز داشت اورا سواخت
و تشریف داد و «عسکه هرث» لقب بهاد و اشماد این است طبری

واکيهون الی خورخرمی و نداء
هست او و عسکه و انش ساعسا
و اشاء بکيهون سایه سری و اشاء
بریه و کت آونرا که خ-ورها
اوی شاه ار النسی آینسا
سزای داک و ارمته کيهون و حما
مردم خورخرمی حورایر و نه بوهمی
ز نش من چون کله کيهون سوهمی
آین لیم یکی شوه ست شو نی مو نی
ندای شمس دل و نهر اس انکس
ناتراه بمن ای کتن بکی ذونان
ها کتن مرا بردن رتن نرندون

سگهان حقیق قطعه اوله از روزنامه سه نای است که در شماره قبل در
صحن قطعه «گردی» شرح آن گذشت در ست بهمان در ست و بعد از پنج
هجا و قواف و سگوتی است و این معنی از در شعر آن که ظاهرأ بی عیب و
مسالم و خواست بر میاید

خجیری پنجهون گره و نرنگس نهان
ای دریا و بیهی و نهی آیهون

اما در ناره لغات این شعر بطور بایسکه خوشبختانه عسکهون آسرا
مؤلف عملاً برای ما بیان کرده است بر موار عسکهون زده و معنی از لغات آسرا
دایس و ما هر قسمی را که سار کرده ام نوشته ام و هر جا دا که لاسج-ال
میاید مای معاد آسرا من کمان دگر میگسم و هر جا که منارم است حلافت
استهپام میکانارم

و خترة کت نه نوار (نره آیان سه آمده)

نایحی و رت نرنگس حوری و ر هر دهان (پوسا است)

خجیری نهان گره و نرنگس نهان

(آسرا) خجیری (حوری و آسرا) نویسنده دارد)

گه‌ونی خورشید باین بوم آمده است آن دریا اسد نیسی و یک نیمه آینه

و قطعه نانی در بحر یازده یا دوازده سیلانی است اما غیر از بحر
پهلویاتسب و تقریباً دارای وزنی است شبیه به (مستعملین مستعملان معمولان)
که بحر بحر مسدس مقطوع است و شعرای قدیم پارسی بآن بحر شعر گفته اند
لیکن بقدری در حافظات در آن است که شبهه بی نیمانند که این شباهت وزن صورت
و از باب صدقه و اتعاری است و شناختن نظری بحر هر نور نداشته است از حسن
اتفاق مؤلف شاعر بر وزن این قطعه را نیز مثل قطعه اولی بیان کرده و ما
میتوانیم از آن و تاحدی معنای آن را دریابیم و امید است که وضای « طبرستان »
بحوسی مشکلات ما را حل فرماید و ما اینک لغاتی را که همپسندیم عیناً
نوشته و حاکی را که همپسندیم علامت استهزام پیاده و آستخانی را که بحسب
معنی کرده ایم آن معنی را برین گمان همسایانیم

در گیهان است از خورشیدها خرمشی وینا (خط : پیدا)

آب و هوا و آتش مستند همه

(ای) شاه بکیهان سایه سر می ز (۱)

(۲) که خورشیدها

بی دادی (از بی باشد آئین)

سزای (۳) آراسته گیهان (۱)

مردم حرم است را زان مردم بر حرم آ است

ردن من چون (۴) کیوان شوم است

آینده بودم یکشب مست و بی موسی

جز از شمس دل بهرامید از کس

ناگاه من آری بختند یکی در نادان

گرم است من بر دهن برندان

در توضیح سخنیاتی که در معنی این قطعه و در ذمه شده است
بعد از این داخل شویم در معنی بعضی کلمات و در آخر به این کلمات
بپردازیم بر ما علامت و در آخر به این کلمات به مختصر استاتی کرده و میگردیم

۱- ای بخور - همه جا آید شمس از ماوی در حدی شمس است

۲- ای معنی در صورتی است که (خورشید) و (خورشید) از خورشید (خورشید) معنی

خرم است در حرم معنی می شود (خورشید) از (خورشید) معنی شادمانی بر
آستخانی که سرزمین خرم معنای خورشید است از (خورشید)

۱- گود - یا گوه ، باید مصحح کلمه « کثیره » باشد که امروز مردم طبرستان « کبچا » میگویند و آن مصرع لغت « کن » است که در پهلوی به معنی ری و مصر آن « کنیزک » است که ما کنیزک میگوییم. تفصیل قبلی مؤلف هم این حدس را تأیید میکند .

۲- سدره بیله - سدره هم است که معرب آن سدره بسم صمد و معنی همان لباسی است که ما آنرا ستره نکسرسین میگوییم که موهبی بزم سه باشد و بیله که در نسخه دانشگاه بیله ضبط شده درست و به معنی بلی است که مؤلف هم بدان اشاره کرده است

۳- آیین - که آنرا (آیان) معنی آمده و چرا شده دانستیم از روی حدسی است که در ماهیه این قطعه وده و آنرا قاضیه بوی با رعایت لروم مالا یلزم یعنی التزام صرف یا پیش از الف وده پنداشته ایم مانند آیان و شایان - نمایان که مرادقی قاعده فارسی اوستایی که الف درین موارد الف حقیقی بوده و همزه عن بود است که در بیسی تکلم میشده و بین همزه معوج و حرت « زی » بوده است و از زیرو در حالت ایران این الف شکل الف مضموم و گاهی الف ناشباع همه تکلم میشود و باین سبب در کتاب این قطعه آیان و نمایان را این دو مان نوشته اند ، چنانکه در سام و صوم و سجون و ایزدی گذشت

۴- دادستی - داوستی را و آوستی پنداشتیم ، چه این نسخه بدل موجود بود علاوه بر تفصیل « این اسهید باز » تصریح دارد که همه روی خود را کنیزک نا آستین گرفته و در شهر ، حیرت پدید که در آن کنس نمایان مرسوم معلومست که میگویند سوزن کنس و چشم در آن است و چشمه دختر را در هر قدر چشم او را می گسی شبیه کرده و بی آنکه بی آنکه موافق تصریح کرده است در شعر اول بیت را باید در شعر بعد باحوال این معنی بیاید و عبارت « آوستی » با نام معنی است و در آنجا که در این کتاب ملاحظه شود باوردن ما گریز نمایان از آوستی به معنی آوستی است و در آنجا که در صورت چون گل حواد را نا آستین پنهان کرد .

۵- گوانی جووه سی با این رود آن را در میان سوروشی ، که در تمام سطح موجود است و توسط زبان دریا - نوبت - به این زبان دریا دریا می رسد معنی آن گوانی شده و میگوییم که جزیره ای در این رود (دریا) است که تا حالا طبری آن را « سوروشی » میخوانند و کلمه « گوانی » هم در شعر است و « گوانی » در این شعر به معنی لغت این معنی را تأیید کرد .

۶ - کلمه «دریاو» را با بجهت «دریا» خواندیم که آنرا تشبیهی برای لباس آبی یا نیلی کبوترک پنداشتیم که روی دختر را باینه وسدره نیلی او را ندریای آنگون و ریای مازندران تشبیه نموده است و باز هم اعتراف میکنیم که اینها جنس و پندار است تا از طرف مصلائی مازندران چه آگاهی نماند و آنها چه میگویند اما راجع بکلمه «دیو او روز» در تمام نسخ اینطور ضبط کرده اند اینک یکی از مصلائی مازندران میگفت «دریدن» بکسر دال مهمله معنی همپیدن در لغت طبری امروز هم متداولست اگر این معنی باشد باید آنرا «دیوار در» بکسر دال دانست نه «دیوار روز» تا وار و مسته بردهم همیشه آشکار است یعنی مسته برده

۵) : شعر باری چریندی طبری :

« این اسفندیار » دو فصل راجع سررگان طرستان در زیر حال «و عظیم بن علی ابن شهریار» گویند از جمله حادثات این پادشاه یکی آن بود که روز صبح جمله جناب خویس شاد رخ حریمان و بد پیمان دادی تا روزی امیر علی سابق الدوله . . . و علی رضا و کیل در از میان میپایس شراب برجامسته همراه رفتند در راه خود در گنجان شده بودند بر پشت زرمها مانند هر یکی سه زرمه بستوان بستند و یک زرمه پهای میگردانیدند و بیرون آورده ایشانرا از گرانی بار که برداشته بودند خراشیدند و «بارد چریندی طبری» در آنروز در حق ایشان گویند

این روزی که در راه بادشاه از خون

یکی خنجر بران نیگه : یکی پیاوی

اتفاقاً این دو شعر در نسخ ضبط شده و همیشه است که این دو شعر که دارد پادشاه ایران ، یک در آن روز سرانجام و یکی پیلان و همچنان در نسخ در زرمه است و در هر شش هفتا سکونه و وقت دارد و اما این امری که در بعضی از نسخهها در است نباید و او را از تصدیق شماست اما در نسخه ما هم در کتاب «این اسفندیار» در طبری همان در آن روز در زرمه سه بین چند قسمت کتاب کرده اند و تمام سرور که در هر نسخه خرد هر دو وقت و آنست که در آن روز در قرن چهارم هجری . . . در شهر عالی ظهور قدیم در اکتاف ایران در سبزه در «طبرستان» در «دریا» در «دریا» در «دریا»

۶ - اصل این دو که در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز در آن روز

و این در حاشیه آن نسخه کسب آنور معنی کرده و گویند این در آن روز که پادشاه دارد - و ما آن را در متن را اصلاح کرده

پادشاهان فاضل و شاعری مانند «عبدالدوله دیلی» و «شمس المعالی قاپوس»
با آنهمه مشکل بستند و استغراق در ادبیات عربی مهتدک با شعرائی که
ازین جنس معین میگفته اند همدم و همنشین بوده و شعر آنها را میخوانده اند
و این معنی میرساند که اذهان و افکار ایرانیان در آن اوقات هنوز بنا
سپاک شیوه شعر قدیم اوس داشته است و مویند دیگران مسی عکس این قصیه
است یعنی عندهم توجه پادشاهان «عربی» و «سلجوقی» و «جوارزمی»
نابین جنس اشعار چه در عهد آنان از این قبیل شعرها دیده و شنیده نشده
و هرچه از این شعرها بوده اند در زمان «دیالمه» با قبل از آنان بوده اند
و نا ایسکه سپس تشریح و ترجمه از این جنس شعر به مل پیامد باز همور
از ایسگونه اشعار چنانکه در دیل قطعه «کردی» اشاره شد در ایران ناه
است و در آن جمله غالب اعصابها و قصه های کوردکاره و بعضی غریب المثلهاست
که مادر وصل بعد نمونه ای از آن نشان جواهریم داد

شرح محلی در خراسان

در فصل پیش اشاره کردیم که دیگر شعر سیلاسی بعد از اسلام در «خراسان» رواج نداشته و گویا شاهان «سامانی» و «غزوی» و «ساجوقی» از آن شروع نکرده اند. این معنی تا حدی درست است، یعنی تا وقتی کسی شعرهای هجائی از شعرای قدیم خراسان بدست نیامده بود ممکن بود این تصور را شهیدین مقرون دانست. اما پس از آنکه بداییم که در خراسان هم مانند «طبرستان» شعر هجائی برای پادشاهان گفته شده است، مسایدها اعراف کنیم که در تمام ایران تادیری اشعار هجائی مرسوم بوده و اختصاصاً باستانی دوی استان دیگر نداشته است. اینک شعر هجائی که در خراسان گفته شده است

الف: ابوطاهر خسروانی

«ابوطاهر لطیف بن محمد از شعرانی» متخلص به «خسروانی» از شعرای قدیم «خراسان» است. زمان حیات او پس از رودکی و «هردوسی» است. زیر از طریق «شمس قیس رازی» (طبع لندن صفحه ۲۱۴) در عهدی سرودات سروده نسبت احتمال گویند که «خسروانی» مضمون «رودکی» را در باره تصانیف صورت کرده و داده است. از طرف دیگر می بینیم که «هردوسی» و یک قطعه حدود ۲۰۰ بیت از اشعار او «خسروانی» تعلیف کرده است و امر «غزوی» او را از شعرای «سامانی» دانسته

هون «رودکی» در «۳۳۰ هجری» و توان «خسروانی» تا حدود هجدهمین سال یا سال بیست و سه «۳۳۰-۳۳۲» بوده است. این شعر را درین شهر ششمه سالگی گفته و از اینقرآن معلوم است که «خسروانی» در حدود سیصد و شصت هجری زندگی می کرده و در سمرقند «سامانیان» و معاویه بن ابراهیم

با «نوح من مصور» بوده باشد. تخلص زین شاعر از یکی از اقسام مقام‌های موسیقی که آریافارسی «خسروانی» و رومی «الطراپین الملوکیه» می‌گفته‌اند گرفته شده و از این رو می‌توانست تصور کرد که این موسیقی هم بوده و چیزی که از شاعر هم این معنی را قاعده می‌کنند شعرهای هجائی او است که اینک ما در سینه آن هستیم و دیلا چهار شعر (یا چهار مصراع) که در لغات الفرس‌اسدی، ساجده حطی بسیار بهیسی آقای «بچه‌چواری» بدست آمده است نقل می‌کنیم:

ساقم پر گاه پر آرید نگاهش بر تخت زرین
تختش در پر آرید بزم اندر او کرد شاه

این چهار بیت از شعور هفت هجائی است، که قاعده هم ندارد و بسیار با عراوت و لطافت گفته شده و در اشعار عروضی این نوع مصور و این طریق منبسط دیده شده است، و معلوم می‌دارد که منبوح او بتازگی «بو کرد» یعنی باغ یا عمارت بوی که آریا «نوشاد» هم می‌گفته‌اند، ساخته و شاعر این سرود «خسروانی» را برای بومی که شاه در روز افتتاح «بو کرد» خود آراسه بوده است گفته و آریا در مقام «الطراپین الملوکیه» بواخته‌اند این سرود در ضمن قسمتی است از سرودهای قدیم که تا کون بدست ما آمده است. اول سرود «کرکوی» است که در فصول قبل ذکر آن گذشت و اینهم سرود دیگریست که «اسدی» آریا در لغت «گاه» نقل کرده و بسیار طرفه و مسپمی است.

از این سرود پید می‌آید که شش‌های هجائی مثل قدیم در «خسروانی» هم رایج بوده و در این پادشاهان «سامانی» و «غوری» که در سرچشم او «سامانیان» تقلید می‌کردند. ازین حدس اشعار جوانند و بواخته‌پنده مسپما سامانی‌ها نگردد یا روایت اشعار شاعران که امروز هم مغزوت تهریجها و توان‌های محلی را می‌سازد تا آریا در این حدس سامانی را کمتر نقل کرده‌اند.

ازین دوستان هم که آریا در لغت گذشته و این فصل بدست دادیم و برانجامت مدتی که قسم هجائی و شش‌های در این نوع و بدست خواهیم دید که آنگاه آن اثر و برقرار است و بعضی این حدس شاعر در بیان آن که در سرود بوده و ما در این فصل و حدس هم برای بدست دادن بومی‌های و آن شعر هجائی کردیم.

۶ - تصنیف و مثل و اشعار دهستانی

چنانکه در فصل سابق گفتیم موبهائی از شعر هجائی تا امروز در ایران باقی مانده است که ضمن تصنیفها و صرفالمثلهاک: شهری و دهستانی در میان عشایر و ایلات بعوان شعر گفته میشود و بعضی از آن شعرها از برکت بوجه و دقت شرق شناسان چرخ آوری و درکت معجزه من طبع و بشر گردیده و ما بطوریکه جوابیم دید قسطنی از موبهائی دین را از آنها گرفته ایم و اکنون در آنجا به ترتیب شروع کرده «صرفالمثل» (محل سایر - متالمک) و «نصایح» (مثل - مثل) و از آن پس با اشعار هجائی معنای و سرودهای معنای تمام میسرنا ایم

تصنیف ایرانی

قبلاً گسیم که نوعی از اشعار هجایی که قبل از اسلام در ایران رایج بوده است از همان جنس شعری بوده که ما امروز آنرا «تصنیف» میگوئیم و آنرا با اصطلاح هند از اسلام «قول» - «ترانه» میگویند و طبع غالب آنست که سرود یا «سرود بیکامه» شبیه قصیده بوده و «چامه» شبیه نزل بوده و «ترانه» - «ترنگ» - «ترانگ» - «ترنگ» شباهت تصنیف داشته است و گشت و بواختن آن عام و شنیدن آن خاص طبقات دوم و سوم بوده است و احتمال میبرد که شعر فارسی، همان شاری که مدعا عربی در عرب از روی قوافی معروف و مضمون آن اقتباس و تدوین شد از تصنیفها و برآیندهای متعارفی و عامیانه ایران و سوزیه تقلید شده و بوجود آمده باشد، چنانکه بعد تفصیل ذکر آن خواهد آمد، و در حقیقت موسیقی که «عرب» با اعتراف خود از «ایران» و «سوزیه» گرفت تا این قبلی شعرها مرکب بوده و در آن واحد که «سوزی» را یاد میگردند شعر را هم میخوانند و چون خواستند از موسیقی تقلید کنند، شعر و موسیقی را با هم تقلید کردند و از شعاری که بوجود آمد سرودید حلال داده همان برآیندهای و تصنیفهای ملی عامیانه «ایران» و «سوزیه» بوده و از معانی دیگری بیامده و از پیش خود اختراع شده بود از تصنیفهای قبل از اسلام و تا سده هجری باقی بماند و از آنجا که تصنیف نیست زیرا وقتی که سرودهای «سوزی» یا چالها و بیتهای «هنوی» و آوازهای که خاص محافل برزخانی و علمای آن زمان بوده تا این حد نمونه های کم نمانی مانده باشد، از تصنیف و ترانه که با وجود رواج بودن آن بعد از اسلام در محافل خانها و ملاطین نارسوزی آن از میان رفته (سوزی ترانه های «هنوی» چنانکه بعد خواهد گفت) و کسی آنرا حفظ نکرده است. بطریق اولی از آن پس سوزی چهری هم نرسیده باقی بماند و این ادبصار

خود انتظاری بیجا و بی مورد است. اما از تصنیفهای عهد اسلام که دست
هجائی گفته شده و آثاری از هزار قدیم در آن باشد آن تصنیف را که اعراب
آنها «حراره» میدانند و ما امروز آنها را «تصنیف» میگوئیم و ظاهراً
زیادتر از یک سوره از قبل از محول در دست مانده و اما از عهد اموی
مؤلفهائی پیشی در دست است، «مجموعه» تذکرة دولتشاه، تصنیف
«ابن محسام» ذکر کرده و «مجموعه» ظاهر عهد آمازی هم از پیشاه
اول «تصنیف» در تذکرة «ابن» ذکر نموده است که در جای خود باقی است
خواهد شد و علاوه بر موضوع دست ظاهراً خارج است

الف: حراره احمد عطاش

«زاویدی» در شرح حال «احمد عطاش» (۸۵ هـ) و اسیر شدنش
«س ۱۶۱» چنین گوید: «احمد عطاش را بر آورده و دست بسته و شتر
شاید و در «اصفهان» برده شد بحری و نکال رسید و افروان از صد
هزار مردور و کودکش سرون آمده بود با انواع نادر از هاشاک و سرگین
و پشگل و ساکنتر و معینان حراره گمان در پیش ساطل و دهان و دف
و میگفتند - حراره

«عظائی» فانی حال من عطاش فانی

میان سرهلالی ترا بدر چکارو

این «حراره» یا «تراره» دوشهر است بودن سیرده عطاش و از حسن
«در یک» یا «ترنگ» است و شهر با رنگین من عطاش و مذهب آن چنین
است

میان سرهالی (حالی ط) ترا بدر چکارو

یعنی ای «عطاش» عالی مرتبه جان من ای «عطاش» عالی مرتبه
ای کسی که میان سرت عالی از شهر است ترا در و فتنه چکارو و اگر
(هلالی) را در دست ندانیم گذشته از اینکه معنی ندارد، یک معنی و سیرده
زیاد میاید و رفاقه خارج میشود و این اشعار در میان و آن اشعار
گفته شده و لغت «عالی» اگر درست باشد معنی «عالی» است که حرف
«عالی» در حرف «عالی» است و معنی «عالی» است که حرف
و در میان اشعار «عربی» قدیم و اشعار عامیانه جدید است که این اشعار
سیرده هجائی است که ما آنها را در مورد خود من خوانده کرد

ب: تصنیف مصری حجاز

اگر چه این تصنیف شاید از قرن سیزدهم مصری باشد و در عهد

این تصنيف را استاد «ایوان افس» خاور شناس معاصر «روسی» در بیست و پنج سال پیش از دهات «خراسان» سندست آورده و بنا بر مشاهده گرفته ایم

بنا بر حیت وزی شیهه بصراة «أحمد عطاش» و سروده هجائی است و پنداست که آهنگ و طریقه آن قدیمی است این تصنيف را دختران و جوانان روسائی «خراسان» از برای «بصر» نام که شاید «بصرایه» نام داشته و از جوانان شعاع و وجیه محل بوده است، سروده اند، چه این رسم تا امروز هم در میان روستائیان «خراسان» و «کردهای شمالی» مشهود است و اولاً نام پهلوانان معروف بودند از عصر کرده و نامهای مانند «چچوی» و «خوی» و «نصروی» و «نلوی» و «نلوی» منقول مفتوح آه باقی مانده «اولی» قدیم و مصعب «چچوی» - «چچوی» و «خوی» - «خوی» و «نصروی» و «نصروی» و «نلوی» باشد و مانند «نیلوی» و «نیلوی» و «شیری» و «بوی» و غیره بر آنان مینهند دیگر آنکه قبل از مرثی و بعد از مرثی یادرجین مرثی و مسکنه را شان در ایچ یا مرثی سورده که بسیارند، ماهمگی دانگداز جوانند و «چچوی» یا «بوی» میخوانند

قدیمی تر آن
«۱»

بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
حیف تو بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
مادر تو بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری

ازار سرشور - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
گزار هر سه بیت - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
.....
.....

بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
گزار بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری
بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری - بصری

.....

 (۳۴)

سر سر پشته - سجده - دو آخور دانه
 يك دحیر خوب - سجده - یوں آخور دانه
 بصرو

سر سر پشته - سجده - تسنا کو گشته
 تسنا کو تلخه - سجده - بصرو سلجوه
 بصرو

(۳۵)
 دختر ای حال - سجده - خوب در صبر دامن
 پیش آن شریسی - سجده - تسنا
 بصرو

(۳۶)
 سر سر پشته - سجده - تسنا
 دحیر مردم - سجده - قوا دانه
 بصرو

(۳۷)
 سر سر پشته - سجده - تسنا
 یازم نه پیدا - سجده - یوں آخور دانه
 بصرو

و باره در «سر پشته» تسنا کو گشته
 که عبادت تکرار آن صورت شریف است
 داری این تسبیح مردم به تسنا کو گشته تسبیح داری تسنا

دولوله بوده در محله «سرشور» که یکی از محلات «لوطی نینز مشهد» بوده است رفت و آمد داشته و حسب شواهد یا گفتشاش از «خراسان» سر کرده ببلخ و ترکستان گریخته و مادرش این «ترانه» را برایش ساخته شباهت عجیبی که پس این «ترانه» و حراره «احمد عطاش» موجود است که حتی بنام پنج هجاء برگردانی از قبیل «جان من» یا «جان جان» یا «جانان» که همه دارای سه هجاء میباشد در آن مراعات شده است. همان بیگمان داین عقیده واضح میباشد که سبک و طرز اشعار هجائی ساده و طبیعی ایران بشرطی که تمدنهای جدید در آن دستکاری نکرده باشند در سبک همان سبک و طرز حضور ماضیه است و از سیر و تعجب نمیکیم که حراره احمد عطاش هم پیرو سبکی قدیمتر بوده و این پیروها بالاخره بصورت «ساسانی» یا «اشکانی» بالا میروند.

د: ترانههای هشت یا هشت هجائی

معمودترین ترانههای سمرقند هجائی نامبرده ترانههای هشت هجائی است که گاهی يك يادو هجاء گسترده و گاهی در آهنگ آن از نظر هشت هجائی میخوانند و این نوع «ترانه» ضلایلی که باقیمانده بیوشه ها و اشعارهای کودکان گواهی میدهد، مشهورتر از سایر اقسام شعر و ترانه بوده و اعراب هم از این «هشت هجائی» تائید کرده اند. از آن جمله «اوه و اوه» شاهزاده مروغف قطعههای زیادی باین وزن دارد که «صراعاتی فارسی با بیتهای فارسی بود در بین آنها گفته است» و همچنین شعر «ترانه نینز» چنانکه گذشت همین وزن بود.

قدیم ترین شعر فارسی بعد از اسلام که تا این وقت در دسترس است «این موع» و اشعار «اوه و اوه» و قطعه «اسودن بر آبی کریمه» است که همه آنها را در حقایق خود زبان جوانیم کرد. اما از خود ایرانیان سوازی اشعاریکه مردم بلخ در دهکدههای بزرگ و مسافت گوناگونی میخوانند که «طاهر» شیخ «البیهی» در وقت مرگ در آن زمان گفته است و نقل کرده است. شعری قدیم است و بعد از آن چند قطعه ازین جنس شعر را در کتاب «دوره و حقایق» یافته ایم بدون درمان ظهور در آن کتاب نیز به «اسودن» معلوم نیست بالاس باشد باطراف آن اشعار هم از همان زمانهاست و بعضی از این اشعار یا ترانه را در ایران «نجر طویل» میخوانند و «صراعاتی» از آن پس در همه هشت که بعد از چند جهت که آنرا با دست مردم میگویند در یک زمان از آن و در زمان و آنجا ساخته بر آن قرار گرفته است و چون این قوافی

که تقوایی آخر اشعار عروضی شبیه است بسیار دوران هم قرار گرفته آرد
برعلاف مصطلحات عروضی «عروضی» نام نهاده شد و حال آنکه «عصر
عروضی» دیگری است و در طبعی باین طریق صادر و اتفاقاً اعراب هم از
این حدس شعر هجائی تقلید کرده و ظاهرش شعرای اندلس اول بار آنرا
سروده اند.

اما در واقع اصل این طرز شعر همان ۸ اشعار هشت سیلابی است که
عاقباً در مورد تصنیف و ترکیب گفته می‌شده و طریقه آن چنان بوده که سه
شعر يك قافیه گفته و بعد سه شعر دیگر قافیه دیگر چنانکه در شعر
«ابن هشریح» و شعر مردم «بلح» دیدیم. اما بعدها «ابو نوؤس» و دیگران
که از آن تقلید کردند آنرا با زحافات عروض عرب وقت داده و از آن
قصاید و غزلیات ساختند و مادر نام دیگر از آن به‌صیل سخن خواهند

نمونه ای مآخوذ از رموز حمزه: در وصف عمر و عیار

تبی لائنه عذاری
 بدهن (گذا) باء بهاری
 بنگه آهوی چینی
 و نقد سرو خرامان
 و برخ چون مه تابان
 و سر زلف پریشان
 و دهن شنبجه خندان
 و ز نخدان چو نمکدان
 که از او وام کند قر-
 صی قمر نور و صیارا ...

در وصف عمر و عیار

کهنه دزدی که ریابد
 ز شهان افسر شاهی
 و ز شب رنگ سیاهی
 و فلوس از دم ماهی
 و بزم سرخی ذاتی
 ز شکر عالم نباتی
 ز رنگ حبه دودینار
 ز رنگ و قیبه دود خروار

حجر از دهین ماه
اثر از شروع نار
گبودی ز فلک گیره

و شوروی ز لوتک گیره . . . البی آخر

این اشعار چنانکه دیدیم همه بر هشت هجاء تکمه دارد ، ولو آنکه بعضی از آنها از حیث وزن مطایبی عمدی که ما از اثر تلمیح و اسب نامرئوس عرب پیدا کرده ایم نامی دیگر در نظر عامواعی باشد ، مثل اینکه شعر

کجایه شایسته که ز باید

باشد

ز یک حبه دود پندار

و شعر

آرزوی تو باشد کجایه

مطایبی نیست چه اولی بر وزن «فلا فلان فلان» و درمی بیند معانی و سوزن بر وزن «سوزن فلان مع» است . التبع و تراجم مطایبی عروضی در نظریه نوم ندارد ، اما از نظر هجائی و مرطبی اصول قرآن هر دو در یک ردیف و از یک عین بشمار میروند .

هـ : در آنها و تقیماک های هجائی

ملاحظه که آدرس را در آنجا که گفته بودیم با «مقاله» هم میگویند از همین عین اشعار هشت هجائی است که هر دو هم در یک عوالم قرار دارند و معروف میباشد و در قدیم آنرا «نیمی تکه» یعنی «مثل ساینر» مینامیدند و در ترجمه «پندهی» این است که آنرا در هر جا که هجائی هشت هجائی است در ده هجائی در این عین در دست است که ما میروند و آنرا در یادداشت میکنیم

دانسته آید ، کجایه

...

ناله هجائی که کجایه باشد

این دو «عادل» که چهارمین است . . . از آنجا که ساینر گفت ز دوران هجائی است در قبال گفته ایم که محور هجائی هشت هجائی دهه . . .

مصوت‌ها را کشش داده و شش یا همت هجا را بهشت هجا بالا می‌برده‌اند
دیگر ترانه‌ها یا اشعاری است که اطفال باغچه هر بچگی ساخته و به
مسابقتی میخوانند و قدیمترین آنها در ترانه که کودکان در موقع بیامدن
بازای یا طوع‌عامی شدن ابر و شافتن خورشید میخوانده‌اند و شاید شعری
در روستا هامتداول باشد و در شهر شهری باحرابی اختلافی معروف است

از ترانه باران

گولی قرنی بارون کن بارون بی پابون کن

و طریق خواندن این شعرها همان است که در کتب پیشه بچوب بلندی
و اندام پوشاننده و آرایش شده دختر میسر است و نام آنرا «گولی قرنی»
یعنی «دختر گولی» می‌باشد و در کوچ‌ها راه می‌آیند و این شعر را پس
اشعار دیگری میخوانند

معلوم نیست مراد از «گولی قرنی» چیست ، نظر می‌رسد که در اصل
سرودی بوده است که از برای «ارشدی پسران یا پاهیمان» که عرسه مؤمن و
مأمور باران و آریاری جهان است خوانده می‌شده و از او باران میخوانسته‌اند
و تقاضا داشته‌اند که عذیر عم دیو «اپونس» که دشمن «اناهید» و مخالف
آمدن باران است ، سمن کند و باران بیارند ، ولی بعد از اسلام بطرمان که
خدایان قدیم از محل وقوع خود سقوط کرده و در بند اسم «آناهید»
دشمنک ریمای آسمانی ، نام «دختر گولی» تبدیل گردیده است ، با تقسم
که «دیو» خدای قدیم آریان در مذهب «زرتشت» از محل خود برو
افتاده «دیو» یعنی روح پلید و دورخی شده است ،

۴) ترانه خورشید

خورشید خانم افتی کن

یگانه‌ست بخود به او کن

ما بچه‌های گردیم ،

از سره‌مانی بهر داریم

این دو ترانه ، همت هجائی است ، در ترانه «خورشید»
است چنانکه قافیه اول طاهرا برای «اناهید» بوده و اسم آن سوسن شده
است ، زده اسم خورشید را نتوانسته‌اند و سوسن نداشته است که عوض کرده

یگانه‌ست بخود به او کن و ما بچه‌های گردیم به او کن

دیراً می‌دیدند و از گرمی او بهره می‌بردند، برخلاف «ناهیف» که معلوم بود
کجا و در چه کاریست!

و) : عزایهای هشت هجائی

در حاشیه این باب يك سوره بسیار زیبا از عزایهای هشت هجائی
گردی، که در کردستان عوامان (قسمت استواران قوچان حالیه) گفته شده
است و دارای لغات کهنه و عذیبی است و عاصواد آنرا از آقای «ایوان اوفی»
مستشرق روسی گرفته ایم. یادداشت می‌کنیم و آن عزایها سه بیتی است و در
این باب بعضی از شعرا سه بیتی و دو بیتی و چهار بیتی در باب دیگر صحبت
خواهیم کرد.

سه بیتی هشت هجائی گردی

درد، و درد او، سردی در او!

درد عشقنه، بویه در او!

مال که تو نه چون دیگر او!

ترجمه آن سردرد او، سردرد او، یعنی ای دختریکه صرب ناسکه
و درهم (دویک) است اشاره سنگهایی که دختران گردی سر و گردن خود
می‌آویخته اند.

از عشق تو، ما شوم در او!

مال که نیست جان در گردی راست!

ز) شعر هشت هجائی در عرب

اگر چه در ضمن باب دوم که صحبت از عروس میان خواننده آمد در این
باب بحث خواهیم کرده اما در اینجا هم نظر ناآسانی مطلق و رعایت تسلیم
موضوع چند سوره از اشعار هجائی عرب ذکر کرده و این باب را پایان
میسازیم.

از سوء حظها قسم که از این از جناس شعر هجائی عیبی بدوت
چیز نمانده است کرده و حتی امروز هم از آن لذت می‌برند و در قافیه آنرا بهی می‌نامند
عرب هم از این حسن شعر جسم پوشیده و آنرا گفته و زود از شاعر فراموش کرده اند
و در صورتیکه بعد از این روس خوانیم کرد که غالب اشعار عرب از
تصنیعها و تزییناتهای «سازمان» متولد شده و در صورتیکه پیش هم اشعار تزیینی
و این معنی کردند و پیدا است که بعضی از اشعار سازمانه قویاً قویان کن

کان، که در کتب ادبی عرب ضبط شده است نیاید و اصلش از همین ترانه‌های هجائی ایران است اگر بدو اولین شعرای قدیم عرب رجوع شود از این اجناس بسیار دیده میشود، از آن جمله در دیوان «ابو نواس» قطعات (ترانه) های هشت یا هفت یا شش هجائی مکرر مفعولیه در هر سطر که در بعضی از آنها مصراعهای فارسی هم گنجا دیده است و از آن جمله است

ترانه

ایا عاشق مردان	الا اقل لنمکدان ،
و با نیشرة سکران (۹)	و با هرون نردینا (۹)
و با سوس سندان !	و با ابرون صینیا (۹)
و با شویین بن سندان !	و با کوزر چشمان !

ترانه دیگر

و کماک الفریخار ،	بحرمة النوبیهار ،
و شمسها الشهبان ،	و بنه النکر فکار ،
و جشن کماهنسبار ،	و ماهها الکامسبار ،
و خمره افرانشار ،	و آتشان السوهار ،

.....هر ابتکاری!.....

این هر دو ترانه بحر هشت هجائی است و ظاهراً قطعه اول مثل قطعه دوم تمام مصراعها قافیه داشته و بعدها معلوم شده است، و در تمام قافیه (یا تمام مطلع) بودن قطعه‌ها نیز مؤید آنست که این اشعار بطریقه ترانه‌های قدیم ایران (که تا مدتی قافیه نداشته و سپس تمام قافیه بوده یا بطور منتهوی (مردوح) گفته می‌شده) ساخته شده است.

قطعه اول :

قطعه اول را ظاهراً از برای زنی گفته که نام او «نوشته‌کن» بوده است گفته و تا زمانه عذاب مصراعهای آن تصحیف شده و حرکت مصراع از آنرا نمیتوان فهمید و معنای آنها هم برای ما ناشناخته است.

قطعه دوم :

این قطعه را «ابو نواس» در باره یک نفر ایرانی ترک‌تبار ساسانی

در دیوان ابونواسی سبعة شعری مناجس بنی ساسانی

بت پرست «بودالی» گفته است و اصطلاحات «ناساوا» ذکر کرده و
معنای آن چنین است . ۱۰

«قسم میدهد معشوق را» حرمت نوبهار از سکا، پنج و بتکنده
درخار (درخار هم نام بتکنده است)

و بت گرفته کار آن ، (نیکوکار)

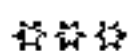
و خورشید شهریار آن . . .

و ماه گامگار آن . . .

و جشن گاهنبار . . .

و آتشیهای بهار (نام بتخانه)

و فرقه ایرانشهر (ظاهراً؟) ، ، الی آخر



ما، این باب را نام (هره ایران شهر) پایان رسانیدیم ، و در شماره
دیگر اگر حیاتی باقی بود باب دوم را که تاریخ و دیگر ظهور عسروس
هرست آغاز خواهیم کرد و اگر کسی بخواهد دیوان تمامی از شعر هجایی
ایرانی بدست آورد باید بدیوان «امیر یازوای» مازندرانی طبع «پنجره
پوش» که زبان طبری است و بدیوان «هالایریشان» که زبان کردیست
رجوع کند جریان دردیوانه باالتمام طرز شعرائ گفته شده است ، نویسه
دیوان «امیر» که از هائیس اشعار ایرانی به رده میشود .

انتهی . م . بهار

۱- این قطعه نیز چون قطعه ادلی الی گستر از آن معالوف بود و با رحمت و
با مشورت اهل فضل توانستیم آنرا تصحیح کنیم و در سعه نالها اسباب سرگردانی
خواننده بود لذا هر که بخواهد با آنها رجوع کند دیوان این نویسنده را «

آلبوم را که خوانندگان گرامر در سمینار گذشته مطالعه فرمودند مطالبی بود که اسناد «ملک الشعراء بهار» در سال پنجم «مجله مهر» چاپ رسانیده بود ولی مقاله «شعر فارسی» را «استاد بهار» در مجله «پداف نو» منتشر نمود و ما برای اینکه خوانندگان استفاده بیشتری از این بحث بکنند آنرا نیز عیناً از دوره دوم مجله مرور نقل میسازیم

شرفاری

—۹—

قدیمیترین نمونه شهر در مملکت ایران «شماکه» یعنی سرودهای معلومی است که در آنها «رر آشت» پیامبر ایرانی مباحثها و درویدهای خود را در پیشگاه «اهورامزدا» یگانه و بزرگترین خدایان و خدای زمین و آسمان عرضه داشته است.

این سرودها قطعه های سه لختی (سه شعری یا اصطلاح امروزی مصرععی) تقسیم شده است و هر لخت یا شعر از ۱۶ شعاع تشکیل و در شعاعی مهم توقف (سکوت) دارد و بعضی دارای قطعه های پنج لختی است که دارای یازده شعاع (سیلاب) و بعد از آن شعاعی چهار لختی است که دارای سیلاب است که چهار لختی است که یازده سیلاب دارد و سکوت ۱۱ از سیلاب چهارمی است.

بسیار تغییر بعضی چهارده شعاعی و بعضی دوازده شعاعی و برخی از شعرهای بلند نوزده شعاعی است.

این اشعار بلند دارای دو سکوت است یکی بعد از سیلاب هشتم و یکی هم بعد از سیلاب چهاردهم.

خلاصه در «شماکه» قصیده یا عربی طولانی بطرز اشعار عروسی دیده میشود، بلکه نوعی از ترکیب بندهای بدون بند است و از ۱۹ حد اعلی و ۹۹ حد زقل سیلاب زیادتر و کمتر ندارد.

ما جامع شعر عروسی و انشام آن در سالی خود شمار بسایر قسمت اشاره خواهیم کرد.

زبان «شماکه» زبانی است بسیار دریم و بسیار عمیق و صوفیانه است.

نزدیک «میشود که زبان «گمانه» زبان مردم قدیم ایران است که در بلخ و بلاد شرقی ایران سکونت داشته‌اند و در بارهٔ خود «زردشت» هم تردید است که آیا از مردم سیستان یا بلخ باشد یا آذربایجان و شی اول و وزیر و قوت میگیرد از اینرو تعجب نیست که زبان «اوستا» یا زبان «مناکریت» و «ویدا» کتاب مذهبی و ادبی برهمنان این قدر مهم گردید است .

۲-

در عصر ساسانیان هم شعر در ایران بطریق کائیه رودشت رایج بوده است .

اشعاری که مثنوی مکتب مانی است و از او زاری منکشفه تورهان بدست میآید که زبان پهلوی شرقی گفته شده است مثل اشعار مذکور در کتیاست یعنی در میان آنها قطعات ۱۲ هجائی است که در هدهای مهم مکتوبند و هر یک دارای شش یا پنج لغت است و مانند اشعار کائیه بدون قافیه است آنچه تا بحال از توصیفات بدست آمده است در ایران ساسانی سه قسم شعر را نام برده‌اند

الف سرود که مختص آفرین خدایان و شاهشاه و مذهب مچاس رسمی بوده و با آهنگ موسیقی ترأم خوانده میشد است .

ب در پهلوی «پارپی» خواننده و شاعر مهرزی نام می‌رند و سرودهای مسروانی او در الحان ۳۶۵ گانه بعد ایام سال و سرودهای سیگانه‌ای و بعد ایام ماه در کتب ادب و لغت ذکر شده است .

ما دونو به از سرودهای هجائی که اغلب اجناسال شاهی سرودهای عهد ساسانی داشته در دست داریم ، یکی سرود سه لحنی است که آن را «مسروانی» نام شاعر ماصر رودکی گفته و دیگر «سرود گر کویه» است که در تاریخ سیستان ذکر شده است .

ب . چکامک ، که در متون پهلوی مسکور ذکر آن آمده و معلوم است که همین کلمه بعدها در ادبیات دوره اسلامی به «چکامه» تبدیل گردیده است یعنی کتاب آخر آن مازندگانی و خستک و خابک به هاتروردل شده و باین صورت در آمده است . و بعد نیست که «چکامه» نیز مخفف چکامه باشد هر چند در کتاب لغت گوید چکامه قهقیده را گویند و چکامه عربی را و آن سخن میرسد که این هر دو لغت «چکامه» مخفف و مصحح همان «چکامه» باشد .

چکامک را باید نوعی از اشعار ساسانی شرد و بدلیل تفاوت اسم

بیشک با «سرود» که معنای آنرا دانستیم معادلت داشته و غیر از سرود
بوده است .

سرود ریشه فعل سرودن بمعنی سجده پاد کردن و مطایب است «سر»
عربی است ، و در زبان پهلوی لهائی سمد از این اصل مشتق میشود از همین
«هوی سرود» و «شش سرود» ، که گاهی صرف آخر آنها به صرف نای
ایجاد گاهی بحر فعی بنام سرود سرودن است هوسرودی که لغت «سرود»
را بوجود آورده است . این دوین از شاهنشاهان سامانی است هوسرودی
کوانان (اوشیروان) و «شش سرودی ابرویز» سپهره اوشیروان که در
دوازدهمین لغت است و معنای آن «نیمه نام» و دارای حسن شهرت میباشد
و در هوس آنها «شش سرودی» بمعنی بدنام و قبیح الذکر است ، از این سرود
«سرود» یعنی ذکر و یاد کردن که طبعاً در آن ذکر است و قصه شمشیر یا
مناجات خدا یا از سرود گفته اند . سرود حمدی نوعی ازین قصاید منسیه
بوده است که در سرود «شش سرودی» است که گویا مراد همسایه منسیه یا
مناجات حمدی سرود پرور باشد . اینجا شمس و شمس که سرود در
اسلامی برای دیگران است . سرود در آن سرود است .
اما «حکامه» یا «چامه» معنی آن تحقیق نوعی از سخن منسیه بوده
ولی باید دید کدام نوع بوده است ؟

گفته ام که حکامه سرود است و سرود است و سرود در میان قصاید منسیه
سازگار و مانند سرود است و در آن سرود در آن سرود (سرود)
سازگار و منسیه و حماسی را سرود و سرود است و سرود است و
حکامه میگفته اند ؟

بعد از اسلام کلمات ساده و ساده و ساده و سرود قصاید و سرود دو
نوع معادلت استعمال میگردد ولی در اواخر چامه گفته شد سرود را
«حکامه» و قصیده را «چامه» نامیدند و ما چندین معنی برای این مصطلح
که متاسفانه وضع کرده اند اعتماد داشته باشیم

تسلی دلیل مالمسه ووشی در آن «چامه» که سرود سرود گوشه ای
از پرده است و سرود را سرود در آن سرود در شاهنامه است و سرود
در مورد اشعار حماسی که شامل مدح پهلوانان و تراگران و تمجید اوریانی
مندوح باشد مکرر مکرر استعمال کرده است و از همه جا بیشتر در
داستان «پورام» و عشقنامه های بومده این پادشاه بر گردنهای
بهرمانه او و رفتن به شاه دهقانان و ملاکان و ثروتمندان و خواستگاری
دوشیزگان حرمانان استعمال میگردد .

شاه در کسوت «اسوار» با لباس شکاری و اسب و ساز و نربك قیستی و نربك خادم شبانه وارد خانه دهقان ترو آمدند خوشگسراپی می شود و مهمان او میگردد دهقان از سوار محترم که لابد یکی از عمریان دوماز یا یکی از پهلوانان و سرکردگان شاهشاه مقتدر عصر است پذیرای گرمی کرده برای او شراب و غذای بسیار لذیذی فراهم میکند صماً دختر دهقان هم در بزم به خدمت بند و مهمان عزیز و بسیار محترم مشغولست و شاه از وحوشش میاید دهقان بدختر میگوید ای آرزو (آرزو نام یکی ازین دختران است) چنگ را بردار و چاهمای سوار و مهمان ما را وصف کن.

آرزو که هم چنگ نواز و هم چاهم گز میباشد و درس دوعن او را تربیت کرده اند چنگ برداشته چاهمای میگوید و میخواند و این چاهم دور وصف مهمان پادشاه و شرح ربیانی و شجاعت و رشادت مهمان است.

ازین داستانها تصور میکنم که چاهم باشعار نیمه عمائی و نیمه وضعی و شرح داستان پهلوانان و عشقهای آنان با دختران جوان میگفته اند و با جمله وین و رامین و خسرو و سیرین در جمله «چنگامه» یا «چاهمه» مضمون میشود و شاید عزل و اشعار وضعی غیر حماسی یعنی وضعی برمی را سوان چنگامه یا چاهمه گفت همچین قصاید اسلامی فارسی دارای تعزل و وصف همراهی شاه ارشکار و زور و ناز و مورد و دانش و سایر همراهی او را هم چاهمه یا چنگامه میخوان نام داد. پس ضرر ندارد که چنگامه را صرف صرف و چاهمه را عزلی که دنباله اش وصف و مدح باشد لقب داد همانطور که اینکار را کرده اند. نمونه «چنگامه» اشعار کتاب «درخت آسورینک» است که برهان پهلوی در مناظره و «آخره» بر نعل و بر در عهد ساسانی با قنایتر گفته شده است.

ح س ترا نك - یا ترا نه :

هر چند همور در مآخذ پهلوی و اوسانی ناس کلمه بر خورده ایم - معلاص سرود و چنگامك که از هر دو نام برده شده است اما در مآخذ قدیم ادبیات اسلامی فارسی این نام شکل مختلف آن « ترا نه » بسیار دیده میشود.

ترا نه در ادبیات اسلامی اروپایی ها و رومیان ساسانی (سیرینك) نام داده شده است - و آنرا از ماده «تر» یعنی تازه و جوان گرفته اند. ما تصور میکنیم که ترا نه هم نوعی دیگر از اشعار عهد ساسانی بود است. از عهد ساسانی ساز و اسم سرود (ددا یح عالی) و «چنگامك»

اشعار و صهی و عشقی صدر داشیم اما از اسم این هشت هجائی که شامل هجو یا استقاد یا عشق بوده و کلامه هم داشته و بسیار رواج داشته است و به تصنیفات عوام امروزه سمیه بوده است. بعضی بروجس گمان داریم که «ترانک» نام این نوع شعر بوده است و نامیدن و نامی و ذوقی در عهد اسلامی باین نام حدس ما را کاملاً تأیید میکند. نمونه قدیم ترین این نوع شعر که هنوز از آسایش هشت هجائی داریم سارح شده سه لحت شعر صحراییه «یرید من مهرج» شاعر عربی است که بهارسی در او اوسط قرن اول اسلامی (اوایل قرن هفتم میلادی) گفته و در کتب ادب و تاریخ عرب ضبط شده و ترانه ای که در نطخ در هجو است در سن مسلم گفته شده و طبری هر دو را ضبط کرده است. میباید و در اشعار کردی قوچان که آقای ایروان بدست آورده و نطخ رسیده چند قطعه ازین برادهای هشت هجائی قاپه دار است. نعتی کاملاً یادگار عهد ساسانی دیده میشود (من این نمونه ها را در مقاله شعر در ایران در سال پنجم مجله مهر بهر کرده ام تا آنها رجوع شوند) سواى این اسامی باره میباید نامها و اسمهای دیگری بدست آوریم و این دسته بکشمیات باره بروء علمای ادب زیادتری است. مثلاً به بوزج برای اشعار درمی یا اشعار صحراییه «گهلی» یا اشعار «هجو» که اسامی مستعمل بوده است.

شعر عروضی در دوره اسلامی :

اسامی در دست داریم که شعرهای سده اول اسلام و سده اول و ثانی اشعار قبل از اسلام است و تا مدتی این نوع اشعار در دهجائیه ها خوانده گشته و دهجائیه های هشت گانه بر زبان محلی که آنرا «ههلوی» میگویند و جمع آن «ههلویات» بوده است در ایران رواج داشته است و در تاریخ فهم و تاریخ حسن بن اسفندیار و در مقدمه مردمان نامه و غیره تا در نوع اشعار بگردد برده و عروسیم

اما اینکه قصاید و عرانیات بر زبان «ذری» که گفته آمد و آنرا اعراب این قصاید خود را از کجا آوردند و آیا بر زبان آنها از سده اول تا سده پنجم تعلیم کرد. اصح تصور عسروط و مسروحی است که از شهره این سده خارج است و ما به تصریح بدان اشاره کرده و از تحقیقات منی صرف نظر میسازیم. من بخلاف آنچه شهرت دارد معتقدم که در واقع نامگسائی که میگویند شعر عرب تکمیل شده اشعار هشت هجائی و باقیها از عهد ساسانی است و بعضی معتقدند عرب باین نامی که بعدها در اوایل اسلام مورد استفاده

و این فن را از اسپران و غلامان ایرانی و رومی آموخته با از بنایان ایرانی که مشغول ترمیم خرابیهای خانه کعبه (در زمان عبدالملک مروان) بوده اند فرا گرفته است. شعر موزون عروضی که خود نوعی از موسیقی است آهنگ با آن کمال و نغمه داشته باشد؛ مگر اینکه مدعی شویم در عهد ساسانی این نوع شعر (شعر عروضی و قافیه دار) در ایران موجود بوده و اعراب از آن روشمرهای خود را بوجود آورده اند، و نتیجه می آید که شعر هجائی ایران در مدت چهارصد یا پانصدسال تکمیل شده و در اواخر ساسانی بعد کمال شعر عروضی رسیده و اعراب آن قسمت مکمل را از ایرانیان قبل از اسلام یا بعد از آن آموخته اند. اما این نتیجه قطعی و بدون دلیل است.

پس باید گفت که اعراب قبل از اسلام شعر عروضی نداشته اند و این اشعار بعد از اسلام ساخته شده و قبل از اسلام مسنون شده و در تأیید این دعوی صورت زدنی جدید عرب هم چیزهایی گفته اند.

هر چه هست ایرانی از قوم مذکور شعر عروضی خود را بدست آورده اند اولاً از طریق تکامل طبیعی و ثانیاً قافیه دار و قافیه در پیدا کردن و در نهایت مشاهده توانسته اند دو بیت و قطعه و منظوم و عربی و عربی موجود است سازند و هم از راه نقل از عرب که توانسته اند قافیه های بزرگ و طولانی در مخرج را با اشعار موجود سازند و با آن اشعار عرب را در قافیه های زیادتر از آن که در اشعار عربی است و در این اشعار عربی قافیه های بسیار می بینیم و هر چه روزه شعر فارسی از لحاظ تاریخ و سبب پیدا میکند از تأیید شعر عرب هم در اشعار فارسی و سبب می شود و از قافیه های بسیار است و در این اشعار اوزان گوناگون شعر در زمان عربی ایران و با آن اشعار عربی و سبب دارد و بعضی از وزنی که در اشعار عربی در آن زمان و از زبان های هجائی تقسیم می آید (راجوع شود به سبب قافیه دار و فصل عروضی) اولی هر چه پائین می آید از گوناگونی اوزان عروضی کاسه و وجود با وجود عربی بدینک میشود و نوع تقسیم بیگانه می شود و بدین دلیل می گردد پس آن اختلاف ناشی که بین اوزان شعر و عروضی و فارسی است کسی را شود و این نکته بسیار مهمی است؛ دلیل دیگر است که شعر عروضی فارسی در اصل رانیه اشعار هجائی و جای برده و استعجاب داشته از عربی آنرا و درت کاملاً عروضی در آورده است.

انقسام شعر فارسی

حالا بطور خیلی مختصر پی بردیم که تطور شعر فارسی چگونه بوده است. در فرمهای دیرین تابعه ساسانی بیکدیگر افعال داشته است. اما با انقسام شعر عروضی فارسی رجوع میکنیم.

در ادبیات فارسی اشعار نسبت بودن می توانیم و نمایش مظاهر آن در یونان و روم تقسیم میسود. بلکه در شعر فارسی یکموضوع آزادی و رسمیت در آن در عین یکموضوع حدود رسم خاص موجود است.

مثلاً بجای «گمندی» در ایران «هچا» یا اشعار رسیده عشقی و موزون بر آن است که مخصوصاً در عهد قدیم بسیار متداول بوده است. دیده می شود و بجسای «درام» اشعار وصفی، تشبیه ای از قبیل اشعار زرمی و مثنویات عاشقانه پیدا شده و در عروس «تسلی» در صفا که مرثیه یا طعنه مثنویات داستانی و مثنویات درانه شده و همچنین در مقامی اشعار عثمانی «لیرونیک» عربیات یا مثنویات عشقی و در مقامی شعر و رسم درباریه و حرایه و شرح شکار و حدیث در صحن آفریننده می آید.

اما چنانکه گفتیم تمام این مواضع در حدود همین محدود میدانند یعنی مجموع اشعار فارسی از حدود شش گانه ذیل بیرون نیست.

۱ - بیت

۲ - شوقیوت و زنجلی

۳ - غزل

۴ - قصیده

۵ - قطعه

۶ - مثنوی

بویضا، یعنی دولتت شعر که در همه اشعار بگردد چون در نثر و نثر اشعار شعر که در وسط سکوت پیدا کند و این اشعار در زبان فارسی در هر دو که از همه اشعار در هر دو نوع «شوقیوت» است که همیشه در جایگاه گشت «بیت» معمول است.

شوقیوت؛ چهار اشعار است که در نثر و نثر همیشه در هر دو اشعار است یا سه تا از آنها قافیه دارد و در هر دو اشعار است. همچنین اشعار فارسی که در نثر فارسی در هر دو اشعار در هر دو اشعار است. همچنین اشعار فارسی که در نثر فارسی در هر دو اشعار در هر دو اشعار است.

در اخلاق یا در هجو یا در مدح است و در قسمت مضامین اخیر، مبدأ الهجایی شده و کمتر از سه قسم اول است.

عزلی، که از هفت پایه یا بارده بیت تجاوز نمیکنند، محض بخشش و شکایت از اوصاف و گاهی فلسفه و تصوف است.

قصیدینه، محض مدح یا هجو یا مرثیه یا شکایت شاعر یا مباحره است و مبدأ قصاید مذهبی و سیاسی بر آن علاوه شد. قصیده مانند عربی است که از بارده بیت تا هزاران بیت بیک وزن و قافیه گفته شده باشد. و مسقط و ترجیع بند و مستزادها جزء قصاید محسوب میشوند. و اعراب مشویان را هم قصیده مینامیدند. و قصیده بیک پایه از قصیده است که دارای مطلع باشد. و مطلع شعر اول قصیده و عربی را گویند که هر دو مصراع قافیه دارند و قصیده آن را فاقد است.

مثنوی تک بیتهایی است بیک وزن که در هر یک قافیه عوض میشود و خاص داستانها از مردم و عشق یا حکایات فلسفی و عرفانی (تصوف) است

-۴-

بسیکهای شعری و اندواز تاریخی:

سبک شعر بعضی مجموع کلمات و اجزای و طرز ترکیب آنها از اجزای قواعد زبان و مواد معنایی هر کلمه در آموختن و طرز تحویل و ادای آن تحلیلات از لحاظ حالات روحی شاعر که وانسبه بتأثیر محیط و طرز معیشت و علوم زندگی مادی و معنوی بر دوره باشد. آنچه از این کلیات حاصل میشود آب و رنگی شعر را میسازد که آنرا «سبک» شعر مینامیم و قدما گاهی بجای «ن» و «طرح» و «گاه» و «تصویر» استعمال میکردند. شعر فارسی بطور کلی از زیر سطر و سطر چهار سبک بیرون بیست اگر چه با هر سبکی بحر و قافیه و طرز معنایی تبدیل میشود تا میرسد بجاییکه هر شاعری بسبب و طرز خاصی را بحدود اختصاص میدهد که قابل حصر نیست. اما برای درمناظرش امروز ایران ما تنها چهار سبک را از قبیل و مبدأ سبکها قرار داده‌اند و آن قرار زیر است:

۱- سبک عراقی یا ترکیبائی

۲- سبک مثنوی

۳- سبک غزلی

۳ - بازگشت ادبی یاسک های جدید که غنچه های بسک جدید
دوره مشروطه شده است .

توصیح آنکه این بسکها مربوط بر میان بسک به امکان و مکان را
در آن تأثیری بوده و نیست .

و همچنین بسکهای بین بین بزرگست که استادانی داشته است .
مداء بسک حراسانی از بیست و نهم تا چهارم هجری آغاز شده و به بیست و نهم
ششم میرسد

مداء بسک عراقی از آغاز قرن هفتم ابتدا شده به اواخر قرن دهم
هجری مرشد و بسک هندی از قرن دهم تا امروز و بازگشت شیوه های عراقی
و حراسانی از قرن دوازدهم در ایران تا امروز برقرار است و درین دوره
شعرا بهیچ بسکها شعر گفته و غالباً از متقدمان تقلید های بسیار استادانه
کرده و بسک حراسانی و عراقی را تجدید نموده اند و بسک هندی هم شعر
گفته اند و اخیراً ممکن تازه تری بوجود آمده است که افکار و عقاید بسیار
تازه را بسک کلاسیک در آورند

در عین حال شعرای جوانی پدید آمدند که در وزن و کلمات و اسلوب هم
تجدیدی قابل شده و مشغول استعمار میباشند

شعرای معروف هر دوره :

۱ - شعرای معروف سده های اخیر ایرانی : رودکی ، شهیدسخت حسین
بلخی ، اوشکور بلخی - خسروی سرخسی - خسروی ابوصاهر - ابراهیم ایزد
بلخی و ابوالعفی - ابو کری - کسایی - دقیقی - دردوسی طوسی - عنصری
بلخی - فرخی سیستانی - نصاری رازی - مسجیدی - موحسینی - لامعی
گرگانی - خراسانی - سعدی - مسعود سعدسامان - لاهوری - سنائی
هروی - امیر معری پیشاورزی - ابوالبرج رومی لاهوری - سعدی سمرقندی
ظفران ارموی و غیره

شعرای موجود بسک این بین

سید حسن عروزی - ابوری ایوردی - رشید و طراط - عبادی سپریاری
هاقانی شیروانی - طامی گجواتی - طهیر فارسانی - حمدانی اصفهانی

۴ - بسک عراقی

کمال الدین اسمعیلی اصفهانی - سعید الدین بیدمانی - رشید الدین

بمکتبی - امامی هروی - همام تبریزی - سعدی شیرازی - میرزاالدین بی
 لر شیرازی - اوحیدی عراقی - حافظ شیرازی - سلمان ساوجی - مکتبی
 ازی - عبدالرحمن جامی - هلالی صفهائی استرآبادی
 شعرای بن بن اینها بسیارند از جمله
 باپافغانی شیرازی - معشقم کاشانی

۴ - سبک هندی

صائب تبریزی - زلالی خواساری - علی نقی کمره - عربی شیرازی
 کلیم کاشانی - فیضی دکی - وحید فرویزی - نیدل - عی کشمیری .

۴ - سبک بازگشت ادبی و شیوه های آزاد ،

آذربیکنلی - مشتاق - هاتم - ضیاء اصفهانی - عاشق اصفهانی -
 رفیق - طیب - صباغی (که سبک عراقی شعر گفته اند) صباغی کاشانی -
 قاضی شیرازی - سپهر کاشانی - مدبهر اصفهانی - سروش اصفهانی - محمود
 بخان ملک الشعراء کاشانی - شیبانی کاشانی - شهاب اصفهانی - سرخوش
 هراتی - شهاب ترشیزی - صوزی مشهدی - ادیب الاممالک عراقی - ادیب
 پیشابوری - شوریده شیرازی و حادان وصال در شیراز - مدظانی کرمانشاهی
 حسروی کرمانشاهی ،

شعرا بیکه بشیوه حافظ شیر گفته اند

میرزا عبدالوهاب شاما - مروعی بدظانی - جناح میرزا حبیب الله
 شاطر عباس تهرانی - عارف فرویزی - ایرج تبریزی - سیداعرف
 گیلانی .

شعرای معجزه که سبک فدیم را هم حفظ کرده اند :

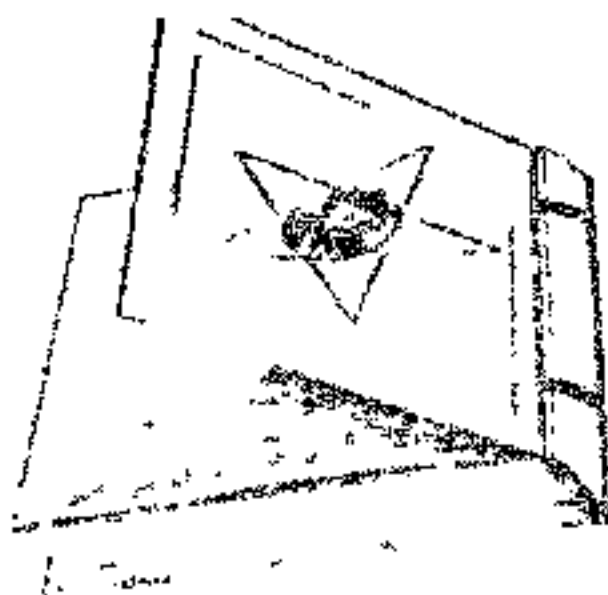
دهمندی قرویزی - بهار خراسانی - پرویز اهر - همامی اصفهانی - دگر
 نازل خانلری - دکتر وعدی - معیری و غیره
 شعرای معجزه که بشیوه هندی را شنیدند
 دکتر شهریار - امیرق پرویز کوهی - گلچین - صابر تهرانی -
 امیرانگتاب ملک الکلامی و غیره

مرگت بهار

حکایتی که کتاب «شعر دوازدهم» استاد «بهار» در این چاپ بود
یکی از دوستان ارجمند ما «احمد شهباز» شمری را که در روزهای
«بهار» گشته بودند برانگیختند و پرسیدند که در پایان این کتاب بچاپ
رسانیم استاد بواز در دل مرد فرد خراسانی ما دژود و وطنیه
هر خراسانی است که در نشر آثار این مرد مرگت بهار» اندازد و خوانانی
حور کوس و سعادت کند «بهار» استاد مسلمی است که نه تنها
رای خراسانیان ماند سرخزای برینندی است بلکه ماهه ماهات
هر ایرانی است نام «بهار» جاوید خواهد ماند برشمار دهها سال
نگردد و کسی نظیر «بهار» را پیدا نکنیم

دریغ و درد که گردید طی زمان بهار
خزان گریخت قاراج بوسستان بهار
چگونه باورم است ای سخن که کس نشنید
پدید گردن در عهد گل خزان بهار
سموم دهر و تغاوزه بوسستان ادب
خزان مرگت در تجاوز به آستان بهار

به فصل گل که جهان رونق جهان گیرد
 سوی باغ جهان پر گشود جهان بهار
 لب از نونم در فصل گل ذریعاً بست
 خسوش گشت دگر مرغ نغمه خوان بهار
 فسرده مهر درخشان آسمان ادب
 صفا یافت یکباره ز آسمان بهار
 اگر چه حاصل عمرش بنیر زنج بود
 اگر چه سخت ز جور و ستم روان بهار
 ولی بحامه سحر آفرین بدید آورد
 هزار باغ پر از لاله صد جهان بهار
 کسی ندیدم عواص بحر فصل که نیست
 ندانمش گهر از بحر بیکران بهار
 گیاه خرد کجا وصف باغ حلد کجا
 مرا چه حد که کنم وصف درویشان بهار
 همین بس است که کس نیست در جهان ادب
 عمر سعدی و فردوسی همعنان بهار
 سزد که خون رود از دیده در عین شها
 که خون چکند همه عمر از زبان بهار
 نمرده است و نمرود بهار با باقی است
 صفا و اطاعت در آثار جاودان بهار



بهاء في رمال

PDF BY:

<http://mypersianbooks.wordpress.com/>